

گفتگویی که به

عشق

انجامید



کاری از

موسسه فرهنگی موعود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتگوی که به

عشق

انجامید

عدالتیان ، مهدی ، ۱۳۴۳
گفتگویی که به عشق انجامید / مولف مهدی عدالتیان
تهران : دکلمه گران
مشهد : موسسه فرهنگی موعود - ۱۳۸۱
۱۴۳ ص

ISBN ۹۶۴-۶۳۲۲-۲۷-۱ : ۷۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس فیبا .

- ۱ . محمد بن حسن (عج) ، امام دوازدهم ، ۲۵۵ ق . -
- ۲ . محمد بن حسن (عج) ، امام دوازدهم ، ۲۵۵ ق . -
- - رویت . ۳ . مهدویت - - انتظار . الف . عنوان .

۲۹۷/۴۶۲ BP۲۲۴ / ۴ / ع ۷ گ ۷

کتابخانه ملی ایران ۲۹۶۳۷ - ۸۰ م

نام کتاب:	گفتگویی که به عشق انجامید
مولف:	مهدی عدالتیان
ناشر:	تهران دکلمه گران ، مشهد - موسسه فرهنگی موعود
چاپ دوم:	تیر ۱۳۸۱
تیراژ:	۳۰۰۰ نسخه
قطع:	رقعی
چاپ:	گوتمبرگ مشهد ۸۵۴۱۹۲۱ - ۰۵۱۱
قیمت:	۷۰۰۰ ریال
شابک:	۹۶۴-۶۳۲۲-۲۷-۱
مرکز پخش:	مشهد، خیابان احمدآباد، بین سی متری دوم و میدان فلسطین، پلاک ۳۲۴، موسسه فرهنگی موعود
تلفن:	۸۴۰۰۶۰۰

حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

فصل اول

دیداری به یادماندنی ۹

شناخت امام زمان چه ضرورتی دارد؟ ۱۳

فصل دوم

او خواهد آمد ۱۷

حداقل شناخت ۱۸

طفل پنج ساله و امامت! ۲۰

در غیبت کبری چه باید کرد؟ ۲۲

فصل سوم

مرد آسمانی ۲۵

مهدی در کتاب‌های اهل سنت ۲۶

مهدی در ادیان و مکاتب جهان ۲۷

مهدی در قرآن ۲۹

فصل چهارم

بهار باور کردنی است ۳۵

قطعی بودن ظهور ۳۶

این همه حدیث! ۳۸

تفاوت نظر شیعه و سنی در مورد امام زمان ۳۹

فصل پنجم

- ۴۳ به کجا چنین شتابان
- ۴۷ جهان در عصر ظهور
- ۵۱ آیا امام زمان گردن مرامی زند؟
- ۵۳ امام زمان چگونه بر امکانات پیشرفته غلبه می کنند؟
- ۵۴ شباهت های امام زمان به انبیاء و امامان
- ۵۵ چرا برای ظهور امام زمان دعای کنیم؟

فصل ششم

- ۵۹ روز بیداری
- ۶۱ پرسش های بی پاسخ!

فصل هفتم

- ۶۳ گل بهاری من

انتظار یعنی چه؟ ۶۵

یک سوال مهم ۶۹

باید برای تعجیل در ظهور گناه کنیم؟ ۷۱

فصل هشتم

خورشید مغرب ۷۷

نقل یکی از علماء اصفهان ۸۲

داستان انار ۹۲

فصل نهم

نامحرمان خلوت یار ۱۰۷

فوائد یاد امام زمان ۱۱۰

چگونه بیشتر به یاد امام زمان باشیم؟ ۱۱۲

مسجد جمکران ۱۱۶

- ۱۱۸ سالارت تورافرا خوانده است
- ۱۱۹ پیام ما را برسان
- ۱۲۱ فرمان بنیاد مسجد جمکران
- ۱۲۱ آداب مسجد جمکران
- ۱۲۳ با گام‌های استوار به سوی رساندن پیام
- ۱۲۴ من در انتظار شما بودم
- ۱۲۶ برای انجام کار
- ۱۲۷ پس از رحلت سید

فصل دهم

- ۱۲۹ ابراز محبت

فصل یازدهم

- ۱۴۱ سخن آخر

فصل اول

" دیداری به یاد ماندنی "

اولین پرتو خورشید بر زمین‌هایی که هنوز از بارش برف روزهای گذشته سفید پوش بود می‌تابید. تالاب‌های قطره‌هایی که همچون حباب هفت رنگ می‌درخشیدند توجهم را به خود جلب کرد. لحظه‌ای درنگ کردم و در دل به این همه زیبایی و به خالق آن آفرین گفتم. زندگی هر گوشه‌اش درسی است و زیبایی‌اش جلوه‌ای است از جمال خداوندی، اما ما آن قدر در سیاهی دود و آهن و درگیر و دار زندگی صنعتی اسیر شدیم که بی‌اعتنا از کنار همه‌ی آنها می‌گذریم. مدتی حال و هوای دیگری پیدا کرده بودم سرانجام بایست از

جایی شروع می کردم. ماهی دریا بودم و سال ها در جستجوی آب، حیران می گشتم. بایست به چشمه می رسیدم و در زلال آن، چشمان غبار گرفته ام را می شستم. اما کجاست آب؟ کجاست چشمه‌ی حیات؟

درست نمی دانم از چه زمانی، اما خیلی کوچک بودم که می شنیدم بزرگ ترها نامی را به عظمت و بزرگی یاد می کنند. وقتی کمی بزرگ تر شدم دیدم در خانه، مدرسه و محیط های دیگر، این نام خیلی بر زبان هاست. مهدی موعود، صاحب الزمان، حجة ابن الحسن و... تعبیرات دیگر همه نام هایی بود برای شخصیتی بسیار عزیز و دوست داشتنی در نظر مردم، و این صحبت ها در نیمه‌ی شعبان به اوج خود می رسید.

من هم کم کم متوجه شده بودم که او امام دوازدهم ماسیعیان و فرزند امام عسگری علیه السلام است که بیش از هزار سال قبل متولد شده و اکنون زنده و از نظرها غائب است. بتدریج علاقه‌ی او هم در دل ام خانه کرد و به جشن ها و مراسم مربوط به او هم تمایل پیدا کردم و در آن ها شرکت جستم. گاهی هم خودم در آن مجالس خدمت می کردم. اما خیلی سوالات و ابهام ها در مورد او فکرم را مشغول کرده بود.

دل من می خواست همه چیز را راجع به او بدانم. بعضی وقت ها در فکر فرو می رفتم و سوالاتی در ذهن ام رژه می رفتند:

آیا او حتماً میاد؟ نکنه مادر اشتباه باشیم، آیا می شه من با او ارتباطی داشته باشم؟ اصلاً چرا غائب شده و چرا همون وقتی که می خواد ظهور کنه چند سال قبلش متولد نمی شه؟ وجود او در پس پرده‌ی غیبت چه فایده‌ای می تونه داشته باشه؟ او با ظهورش چه اهدافی رو دنبال می کنه و . . .

ناگهان به خود می آمدم که چه مدت زیادی ست در این افکارم. بلند می شدم و به دنبال کارهایم می رفتم اما باز در فرصتی دیگه همین برنامه تکرار می شد.

گاهی هم با بعضی از دوستان یا اقوام سر حرف را باز می کردم اما می دیدم خیلی ها در این عوالم نیستند. احساس غربت می کردم، با خود می گفتم: از دو حال خارج نیست، یا او اصلاً واقعیت نداره، امام ما نیست، موجود نیست که باید معلوم بشه و خودمونو معطل نکنیم، این همه جشن و پوستر و شعار و غیره رو بریزیم دور و، یا واقعاً هست، امام ماست و حجت خداست که در این صورت ما خیلی نسبت به او کوتاهی و جفامی کنیم.

اگر او امام ماست، آخه نباید او نو بشناسیم؟ به او اظهار محبتی کنیم؟ با او همراهی کنیم، با او حرف بزنیم، با او ارتباطی روحی معنوی برقرار کنیم؟

چقدر ما بی انصافیم! واقعاً اگه پدر ما به مسافرتی طولانی بره، ما او نو بکلی فراموش می کنیم و طوری رفتار می کنیم که انگار نه انگار پدری داشتیم؟ یا

اینکه به یاد او، پیگیر کار او و در پی کسب اطلاعاتی در موردش و ایجاد ارتباط با او هستیم.

بالاخره هر چه فکر می‌کردم او امام ماست، ما خیلی در حق اش کوتاهی کرده‌ایم. این بود که آرام نمی‌گرفتم و به دنبال کسی می‌گشتم که بتواند عطش مرا نسبت به این معما فرو بنشانند و سوالات ام پاسخ دهد.

با خود می‌گفتم: چگونه که اگر کیف پولم گم بشه، به هر کس می‌رسم می‌گم، به هر جایی سر می‌زنم، با هر فرد وارد و آشنایی مشورت می‌کنم تا گم شده‌ی خودمو پیدا کنم، اما نسبت به حقیقتی به این بزرگی بی‌اعتنا باشم؟ نه، باید مطالعه کنم، سؤال کنم، فکر کنم و تلاش کنم تا حقیقت برام روشن بشه.

روزی در یک کتاب دعا، جمله‌ای به چشم‌ام خورد که برایم بسیار جالب بود "اللهم عرفنی نفسک . . ." "خدا یا خودت رو به من معرفی کن که اگر تو رو نشناسم رسول تو رو نمی‌تونم بشناسم، خدا یا رسولت رو به من معرفی کن که اگر رسول تو رو نشناسم حجت تو رو هم نمی‌تونم بشناسم، خدا یا حجت خود رو به من بشناسون که اگر اون رو نشناسم گمراه می‌شم.

خیلی برایم جالب بود، با خود گفتم: این دعا رو باید هر روز بعد از نمازها و گاهی در دعاهایم بخونم تا خدا یاریم کنه: شاید امام زمان مو بشناسم و ابهامات و سوالاتم، به علم و روشنی مبدل بشه.

شناخت امام زمان چه ضرورتی دارد؟

... بلی، اوضاع این گونه بود تا اینکه با شخصی آشنا شدم که به نظر می‌رسید می‌تواند به سؤالات ام پاسخ دهد. در اولین برخورد به او گفتم: آیا می‌تونم با شما بی‌پرده سخن بگویم، به همه چیز در مورد امام زمان با دیده‌ی شک نگاه کنم و از صفر شروع کنم؟!

او گفت: اگر غیر از این باشه اشتباه کردی. کسانی که ساختمان افکار و عقیده‌شونو از رو می‌سازن و زیر بنای فکرشونو محکم نمی‌کنن، بایک طوفان سؤالات یا یک سیل مختصر، شبهات ساختمون شون خراب می‌شه و همه‌ی ایمان و عقیده‌شون با سیل می‌ره.

گفتم: پس من قبل از هر حرفی می‌خوام بدونم اصلاً چه ضرورتی داره من امام زمان مو بشناسم و آیا اگه من بی‌توجه به او دنبال زندگی خودم باشم چیزی رو از دست دادم و ضرری کردم؟

گفت: این آیه روشنیدی که خداوند می‌فرماید: "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم" ^۱؟
گفتم: بله.

گفت: معنای این آیه چیه؟

گفتم: از خدا، رسول و اولی الامر اطاعت کنین.

گفت: درسته، حالا چطور ممکنه ما از کسی که او نو نمی شناسیم اطاعت کنیم؟! مراد از اولی الامر در این آیه امام و حجت خدا در هر زمانه و اگه انسان امام خود شو نشناسه نمی تونه از او اطاعت کنه، پس باید اونو بشناسیم.

گفتم: از کجا معلوم که مراد از اولی الامر تو این آیه امام زمان باشه؟

گفت: جالبه بدونی همین سؤال در صدر اسلام و هنگام نزول این آیه مطرح شد. جابر یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ به اون حضرت گفت یا رسول الله ما خدا و رسول رو می شناسیم اما نمی دونیم مراد از اولی الامر در این آیه چه کسانی هستن؟

حضرت فرمودند مقصود از اولی الامر، علی و فرزندان معصوم اویند و تک تک امامارو تا امام زمان نام بردن و این روایت علاوه بر مدارک ما شیعیان، در برخی کتب اهل سنت هم اومده.^۱

من ضمن تشکر گفتم: حالا فهمیدم که شناخت امام زمان یک تکلیف واجبه چون وقتی اطاعت از ایشان واجب شد مقدمه‌ی اون هم که شناخته، واجب می شه.

۱- رجوع شود به غایه المرام باب ۱۴۲ / شواهد التنزیل ج ۱ ص ۱۴۸ / ینابیع الموده باب ۷۶

او گفت: بله، و دلائل و انگیزه‌های دیگه هم برای شناخت امام زمان داریم، مثلاً این حدیث پیامبر عزیزمون که مورد اتفاق همه مسلموناست، "هر کس امام زمان خودشو شناسه و بمیره به مرگ جاهلیت مرده"^۱ اگه ترک کاری (شناخت امام زمان) موجب می‌شه من در حکم جاهلان و مشرکان قبل از اسلام باشم، آیا انجام اون کار ضرورت پیدا نمی‌کنه؟ پس ملاحظه می‌کنی که مسأله‌ی آشنایی با امام زمان و شناخت اون حضرت خیلی مهمتر از اونه که ما با اون برخورد می‌کنیم.

وقتی صحبت به اینجا رسید خیلی بیشتر از قبل مشتاق شدم سوآلت‌ام را در باره‌ی امام زمان نزد او مطرح و شناخت خود را کامل کنم، اما وقت گذشته بود و قرار شد ادامه‌ی گفتگو در جلسه‌ی بعد صورت گیرد.



۱- رجوع شود به اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۶ و مسند احمد ج ۴ ص ۹۶

فصل دوم

" او خواهد آمد "

آماده می شدم تا راهی ملاقات دوستی شیفته و دانا شوم. هنوز در حال و هوای دمیدن صبح بودم، آخر آن روز احساس خاصی داشتم. بعد از پشت سر گذاشتن شبی سرد و پر اندوه که هر لحظه آرزوی طلوع را می کردم، از اولین روشنایی افق و دمیدن سپیده شفق خاصی یافته بودم و با تمام وجود دریافتم که هر شب تاریکی را، سپیده‌ای ست و سرانجام صبح فرا خواهد رسید ...

سرانجام به محل ملاقات رسیدم. در ابتدای آن جلسه **گفتم**: از جلسه‌ی قبل که ضرورت شناخت امام زمان موفهمیده بودم دائم تو فکر می‌کردم که هر طور شده اون حضرت رو بشناسم و پاسخ سوالات مو در مورد ایشان به دست بیارم. برای همین سعی کردم در مورد ایشان بیشتر مطالعه کنم. حالا می‌خوام

بدونم برای شناخت ایشان، همین چیزایی که من از جلسه‌ی قبل تا حالا به دست آوردم کافیه؟

حداقل شناخت

گفت: منظورت چیه، چه مطلبی در باره‌ی اون حضرت دست آوردی؟.

من در حالیکه دفترم را باز می‌کردم **گفتم:** اونچه به عنوان شناخت امام زمان به دست آوردم خلاصه کردم و تو این دفتر نوشتم؛ گوش کنین: نام امام زمان ام مهدی است و ایشان در سحرگاه نیمه‌ی ماه مبارک شعبان در سال ۲۵۵ هجری قمری متولد شدند، نام پدرشان امام حسن عسکری و نام مادرشان نرجس و محل ولادتشان سامراء بوده است. دوران امامت ایشان همزمان با شهادت امام حسن عسکری در هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری قمری شروع شده و از همان زمان به دلیل شرایط سخت حاکم و اینکه بشدت تحت تعقیب بودند، مخفی گردیدند. دوران غیبت ایشان به دو دوره تقسیم می‌شود:

۱- غیبت صغری که در آن مدت افراد خاصی از محل حضرت اطلاع داشتند و چهار نفر به نوبت عنوان نمایندگان رسمی ایشان در بین مردم فعالانه حضور داشتند و ضمن ابلاغ دستورات آن حضرت به شیعیان، سوالات مردم را به ایشان می‌رساندند و پاسخ‌های حضرت را به آنها منتقل می‌کردند.

این دوران با احتساب دوران زندگی مخفی آن حضرت قبل از امامت، به هفتاد و چهار و بدون آن به شصت و نه سال می‌رسد.

۲ _ غیبت کبری: این دوران با فوت آخرین نائب خاص آن حضرت در سال سیصد و بیست و نه هجری آغاز می‌شود، که حضرت در روزهای آخر عمر او در نامه‌ای به او نوشتند تو بزودی از دنیا می‌روی و کسی را بعد از خودت به‌عنوان نائب خاص من تعیین مکن^۱ و از آن زمان غیبت کبری آغاز شد. این نوشته را که خواندم به او **گفتم**: نظر شما چیه؟ این شناخت امام زمان کافیه یا نه؟

او گفت: شناخت درجات و مراتبی داره، در مورد امام هم اولین قدم و حداقل شناخت اینه که شخص او رو بشناسیم که کدام فرد امام ماست و بدونیم که او حجت خدا و پیشوای ما و جانشین پیامبر خدا در امور دین و دنیای ماست و اطاعت او بر ما واجبیه، اما از این حداقل که بگذریم، هر چه بیشتر در باره‌ی امام خود بدونیم به خیر و سعادت و رستگاری نزدیک‌تر می‌شیم و بهره‌مندی ما از برکات وجود او بیشتر می‌شه. مثلاً همین که تو در فکر این هستی

۱ _ فانک میّت ما بینک و بین سته ایام فاجمع امرک ولا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقدو

قعت الغیبه التامه . . . (منتخب الاثر فصل ۴ باب ۳ ص ۴۰۰)

که پاسخ سؤالات خودت و دیگران رو نسبت به اون حضرت به دست پیاری، گامی در جهت ارتقاء شناخته که بسیار ارزشمند.

طفل پنج ساله و امامت!

گفتم: بله، من هنوز هم خیلی سؤال دارم اما قبل از همه دو سؤالی رو طرح می‌کنم که از نوشته‌های خودم برام پیش اومده. یکی اینکه با توجه به مطالعاتی که داشتم اون حضرت در پنج سالگی به منصب امامت رسیدن. راستی یک طفل ۵ ساله که هنوز امتحانی نداده، سابقه‌ای نداره، چطور می‌تونه شایسته‌ی این مقام با عظمت باشه؟ و اصلاً چنین چیزی در تاریخ سابقه داشته که یک کودک مقامی به این بلندی کسب کنه؟

او گفت: به نظر شما در چه سنی شایسته است کسی امام یا پیغمبر بشه؟

گفتم: البته من هم می‌دونم "بزرگی به عقل است نه به سال" و می‌دونم رهبری و معلمی به سن و سال نیست، به علم و لیاقت و شایستگی به اما منظورم اینه که وقتی کسی مثل پیامبر سی، چهل سال زندگی می‌کنه از عمل او برای ما مشخص می‌شه که شایستگی داره یا نه، اما در مورد یک کودک هنوز نمی‌تونیم قضاوت کنیم.

گفت: پس فایده‌ی این سی، چهل سال عمر کردن، شناخت ما نسبت به

شایستگی‌های اون فرده؟ مگه نه؟

گفتم: آره.

گفت: آگه ما اون کسی که باید امامو تعیین کنه می بودیم، نیاز به این گذشت زمان داشتیم، اما خداوند که آگاه از گذشته و حال و آینده ست قبل از گذشت این زمان نتیجه رو می دونه و نیازی نداره که این مدت رو صبر کنه تا از حال بندهش آگاه بشه، لذا با توجه به همون علم و آگاهی از ابتدا حجت خودشو انتخاب می کنه.

گفتم: آها! حالا فهمیدم. اشتباه من اینجا بود که خدا رو با خودم مقایسه می کردم ولی حالا روشن شدم. اما نگفتین این کار سابقه داشته یا نه؟

گفت: بله، در بین انبیاء سابقه داشته، قرآن کریم نسبت به دو پیامبر بزرگ الهی، حضرت یحیی و حضرت عیسی خبر می ده که خداوند این دو نفر رو در کودکی به پیامبری برگزید.^۱ تا اینجا معلوم شد که خداوند صلاحیت ها رو می دونه و نیازی به امتحان گرفتن نداره اما علاوه بر این، ما عالم های دیگری هم قبل از این عالم داشتیم که در اونجا انسان ها امتحاناتی دادن و در فرصت مناسبی در بارهش صحبت می کنیم. نتیجه ی اون امتحانات هم می تونه در انتخاب پیامبر و امام مؤثر باشه.

در غیبت کبری چه باید کرد؟

ضمن تشکر، از ترس اینکه وقت جلسه تمام نشود زود سؤال دوم را مطرح کردم و **گفتم**: سؤال دوم از آغاز غیبت کبری است که آیا امام زمان با توجه به اینکه در دوران غیبت کبری نائب خاص ندارن، برای مردم فکری نکردن که در مسائل فکری عقیدتی تکلیف او ناروشن باشه؟

گفت: مگه می‌شه امام به فکر پیروانش نباشه^۱؟ اون حضرت در پاسخ به سؤالات یکی از دوستان شون^۲ که بوسیله‌ی نائب دوم امام زمان^۳ در غیبت صغری به اون حضرت رسیده بود، نوشتند: "پس از پایان دوران غیبت صغری مردم به نمایندگان عام من که علماء و راویان حدیث هستند مراجعه کنند که آنان حجت من بر مردم و اماناء الهی در بیان احکام دین هستند" و همچنین، برای این که مردم در تشخیص متخصص در دین و عالم الهی ملاکی داشته باشن نوشتن:

((در امور خود به فقیه و عالمی که پرهیز کار، هوی گریز، دین باور و دین نگه دار و گوش به فرمان دستورات امام خود باشد مراجعه کنید و بدانید که

۱_ آن حضرت در نامه ای به شیخ مفید می نویسد: "انا غیر مهملین لمراعاتکم و لانا سین لذکرکم" ما از رسیدگی به حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نمی بریم. (احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۵۹۸)

۲_ اسحاق بن یعقوب

۳_ محمد بن عثمان بن سعید

همه‌ی علماء این گونه نیستند، بلکه بعضی از آنها دارای این شرایط می‌باشند و قابلیت نیابت و نمایندگی مرادارند^۱)) ملاحظه می‌کنی، اون حضرت سال‌ها قبل از تمام شدن دوران غیبت صغری و در زمان نایب دوم خود شون این حقایقو برای مردم بازگو فرمودن و تکلیف مارو در این دوران روشن کردن. پس ما هستیم که باید با دقت و تحقیق، عالم ربانی و فقیه مورد نظر اون حضرت رو بشناسیم و با کمک و تبعیت از او به وظیفه‌ی خود عمل کنیم و رضایت امام زمان مونو جلب کنیم.

من که به دلیل شیرینی بحث بکلی از ساعت غافل شده بودم آدمم سؤال دیگری مطرح کنم، اما او ضمن عذر خواهی خواست که ادامه‌ی بحث به نشست بعدی موکول شود.



۱- رجوع شود به کتاب "غیبت" از شیخ طوسی، منتهی الآمال از محدث قمی و احتجاج از شیخ طبرسی

فصل سوم

مرد آسمانی

از خانه بیرون آمدم بی صبرانه مشتاق دیدار دوستام بودم، در مسیر بایست از پارک و فضای سبزی می گذشتم. در این روزهای آخر زمستان همه جا سرد و بی روح بود و از سبزه و گل خبری نبود. گه گاه نسیمی بهاری گونه ام را نوازش می کرد و خبر از نزدیک شدن بهار می داد. مثل اینکه درخت ها و بوته ها هم این را فهمیده بودند. جوانه ها از شاخه های خشک سرک می کشیدند تا ببینند آیا وقت انتظار سر آمده؟ و بهار بزودی دست مهربان خود را بر سر آنها می کشد؟ واقعاً انتظار بهار چه انتظار قشنگی ست!

بی صبرانه منتظر رسیدن به محل ملاقات بودم و خیلی دوست داشتم بدانم اصلاً نام "مهدی موعود" از چه زمانی و اول بار از زبان چه کسی مطرح شد. آخر وقتی می دیدم جمعی از مسلمانان (اهل سنت را

می گویم) نامی از او نمی برند و اظهار اشتیاق و ارادتی به او نمی کنند با خود می گفتم شاید این بحث را امام عسگری علیه السلام در مورد فرزندشان مطرح کرده اند و چون آنها به امامت امام یازدهم ما معتقد نیستند نسبت به این مسأله هم کم توجه اند. به همین جهت اولین سؤالی که در این جلسه مطرح کردم همین بود.

مهدی در کتاب های اهل سنت

او گفت: نام مقدس مهدی علیه السلام و مژده‌ی ظهور او در اسلام، اول بار بر زبان شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جاری شد و اون حضرت بشارت مهدی رو به دخترشون فاطمه داده و طبق نوشته‌ی اون عالم سنّی فرمودن:

"ابشری یا فاطمه فان المهدی منک" بشارت باد بر تو ای فاطمه که مهدی از فرزندان توست^۱ و مسأله‌ی مهدی علیه السلام تا اونجا قطعی و حتمیه که سیوطی، عالم مشهور اهل سنت می نویسه: پیامبر فرمودند

"من کذب المهدی فقد کفر" هر کس مهدی را تکذیب کند کافر است^۲

۱- البرهان - متقی هندی، مطبعه‌ی خیام قم، ص ۹۴

۲- "العرف الوردی فی اخبار المهدی" جلال الدین سیوطی، ج ۲، ص ۸۳

گفتم: خیلی جالبه که اهل تسنن هم روایات مربوط به مهدی موعود رو ذکر کردن.

گفت: پس اگر برات جالبه این نکته رو هم بدون که حتی در قدیمی ترین کتاب حدیثی اهل سنت یعنی مسند احمد حنبل که نویسنده‌ی اون قبل از ولادت امام مهدی علیه السلام از دنیا رفته، سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره‌ی مهدی موعود به چشم می‌خوره. یعنی کسی که خودش قبل از ولادت مهدی موعود در دنیا زندگی کرده و فوت کرده معتقد به مهدی موعود بوده^۱.

مهدی در ادیان و مکاتب جهان

و از اون جالب تر اینکه اصلاً مسأله‌ی اعتقاد به منجی موعود و آمدن شخصی که همه عالم رو اصلاح می‌کنه، یک مسأله‌ی بین المللی و جهانیه. همه‌ی ادیان و فرقه‌های عالم معتقد به ظهور او هستن و همه‌ی انبیاء گذشته و رهبران مذهبی، پیروان شون رو به آمدن مصلح غیبی و تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی بشارت دادن. در هر یک از آیین و ادیان و مکاتب و ملل و اقوام از مصلح جهانی با تعبیرهای متناسب با فرهنگ خود شون نام برده شده و سخن گفته شده. به قول شاعر:

هر یک به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزل خوانی و طوطی به ترانه

وقتی صحبت به اینجا رسید او در حالی که کاغذی از جیبش در

می آورد **گفت** : این عبارت رو از کتابی نوشته‌م و آوردم که برات بخونم.

گوش کن :

((در آیین زرتشت از او به نام "سوشیانت" یا سوشیانس "

(نجات دهنده‌ی بزرگ جهان) و در میان یهودیان به نام "ماشیع"

(مهدی بزرگ) و در آیین هندی به نام "اواتارا" و در آیین بودایی به نام

"بودای پنجم" و در میان برهمنیان به نام "ویشنو" و در کتاب

شاکمونی از کتب مقدس داد تک برهمنیان به نام "آخرین وصی

مماطا" (محمد) و در کتاب پاتیکل به نام "راهنما" (هادی، مهدی)

تعبیر نموده‌اند. و اهالی صربستان در انتظار "مارکو کرالیویچ" و

ساکنان جزایر انگلستان در انتظار "آرتور" و ایرانیان باستان در انتظار

"گرزاسپه" و یونانیان در انتظار "کالویبرگ" و اقوام اسکاندیناوی در

انتظار "اودین" و اقوام اروپای مرکزی در انتظار "بوخص" و اقوام

آمریکای لاتین در انتظار "کوتزلکوتل" و چینی‌ها در انتظار "کرشنا"

به سر می‌برند.))

مهدی در قرآن

وقتی صحبت به اینجا رسید با تعجب پرسیدم: پس چرا مسأله‌ای به این مهمی در قرآن مطرح نشده و هیچ اشاره‌ای هم در آیات قرآن به اون نشده؟

خیلی آرام از من پرسید: شما با ترجمه و تفسیر قرآن چقدر آشنا هستی؟
با خنده گفتم: من و ترجمه و تفسیر! من هنوز در روخوانی قرآن کامل نیستم چه برسه به تفسیر.

گفت: پس از کجا به این محکمی ادعا می‌کنی هیچ اشاره‌ای در قرآن راجع به مهدی موعود نیست؟

گفتم: یعنی می‌خواهین بگین در قرآن هم راجع به امام مهدی علیه السلام آیه‌ای داریم؟

گفت: بله، نه تنها یک آیه که دهها آیه در قرآن به این مسأله مربوط می‌شه. وقتی به تفاسیر مراجعه می‌کنی می‌بینی آیات زیادی هست که مفسرین گفته‌ن مصداق کامل این آیه شخص مهدی موعود یا روزگار اوست. البته نه اینکه نظر شخصی او نا باشه، روایاتی رو نقل می‌کنن که آیه رو بر مهدی موعود منطبق نموده. مثلاً در قرآن می‌خونیم "اولئک

حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون^۱ در بیان و توضیح این آیه، علامه حنفی قندوزی، عالم اهل سنت در کتاب خودش^۲ حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که اون حضرت در مورد مهدی موعود علیه السلام فرموده‌ان: "او غیبت اختیار می‌کند، سپس خروج می‌کند و زمین را مالا مال از عدل و داد می‌نماید، همان طور که از جور و ستم پر شده. خوشا به حال صبر پیشگان و شکیبایان در دوران غیبت او. خوشا به حال پایداران بر محبت او و یاران اش، آنها کسانی هستند که خداوند در کتاب خود وصفشان کرده و فرموده: هدی للمتقین الذین یومنون بالغیب، و نیز فرموده: اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون"

ملاحظه می‌کنی چگونه این آیه رو پیامبر اکرم مربوط به مهدی موعود و یاران او دونستن. از این گونه آیات دهها نمونه در قرآن داریم که مفسران شیعه و سنی رو آیات مربوطه رو در ذیل اونها آورده‌ن.

گفتم: خیلی عالیه، دهها آیه! من خیال می‌کردم حتی یک آیه هم در قرآن به مسأله‌ی مهدی موعود اشاره نداره، اما حیف که من نمی‌تونم

۱ - مجادله / ۲۲

۲ - ینابیع الموده، ص ۴۴۳

از این تفاسیر استفاده کنم. هم اکثر شون عربی ین و هم مفصل و متعدد. کاش می‌تونستم آیات قرآن رو که مرتبط با امام زمان مه مطالعه کنم. به نظر شما چطور می‌تونم به خواسته‌م برسم؟

گفت: خوشبختانه این آیات رو بعضی از نویسندگان در کتاب مستقلی جمع آوری کردن. من در این زمینه دو کتاب بهت معرفی می‌کنم، یادداشت کن.

۱ _ کتابیه با نام "المحجه فی منازل فی القائم الحجه" تألیف عالم بزرگ شیعه سید هاشم بحرانی _ این کتاب به فارسی هم ترجمه شده تحت عنوان "سیمای حضرت مهدی در قرآن".

در این کتاب ۱۲۰ آیه از آیات قرآن که به مهدی موعود و مسائل مربوط به اون حضرت، تأویل شده، و با ذکر روایات مربوطه جمع آوری شده.

۲ _ کتاب "المهدی فی القرآن" ^۱ که دوبار ترجمه شده، یک بار با نام "امام مهدی در قرآن" و بار دیگر با نام "موعود قرآن".

در این کتاب هم ۱۱۰ آیه از آیات مرتبط با مهدی موعود با ذکر روایات جمع آوری شده نکته‌ی جالب اینه که در این کتاب تمام روایاتی که می‌گه

این آیه قرآن مربوط به مهدی علیه السلام است، همگی از کتاب های حدیثی اهل سنت جمع آوری شده .

من که از خوشحالی در پوست نمی گنجیدم نام و مشخصات کتاب ها را یادداشت کردم و همین طور که از جای خودم بلند می شدم تا خدا حافظی کنم، **گفتم** : چقدر این دو کتاب که معرفی کردین جالبه، آدم از مراجعه به این همه تفاسیر و پیدا کردن این همه آیه و روایت بی نیاز می شه ولی کاش یک کسی هم نظر ادیان مختلف در باره ی موعود جهانی رو جمع آوری می کرد تا به جای مراجعه به کتاب هایی مانند تورات، انجیل و امثال این ها، به همون کتاب مراجعه می کردیم.

او گفت : خوشبختانه این کار هم انجام شده. خیلی از نویسندگان نظریات ادیان و مذاهب مختلف رو جمع آوری کرده ن، از جمله یکی از محققان^۱ کتابی نوشته به نام "**او خواهد آمد**". در این کتاب عباراتی از کتاب های ادیان و کیش های مختلف بدون کم و زیاد دقیقاً نقل شده؛ از جمله دو عبارت از متن زبور، شش عبارت از تورات و ملحقات آن، پنج عبارت از انجیل های مختلف (متی، یوحنا، مرقس و لوقا) و ملحقات آنها، ده عبارت از کتاب های مقدس هندیان و دانشمندان

۱- آقای علی اکبر مهدی پور

آنان و ده عبارت از منابع زرتشتیان انتخاب شده و با ذکر نشانی دقیق در کتاب نقل شده.

وقتی که بلند شده یم و داشتیم از اتاق خارج می شدیم، کنار طاچه ای رسیدیم که در آن چند کتاب بود، دوست ام که به قصد بدرقه ی من از اتاق خارج می شد به من **گفت**: صبر کن، به نظرم کتابی که گفتم این جا باشه، یک مطلب جالب هست که برات می خونم، بعد اگه خواستی کتاب رو ببر تمام شو بخون.

با کمی ورق زدن مطلب را پیدا کرد و شروع کرد به خواندن:

به سال ۱۳۵۹ ش. توفیقی دست داد و به هند سفر کردیم. در "کشمیر" در مورد زبان سانسکریت جو یا شدم، معلوم شد که در دانشگاه "سری نگر" دو تن استاد هستند که بر زبان سانسکریت تسلط دارند. ترتیبی داده شد که چند ساعتی به خدمت شان رسیدم. از آنها در مورد آینده ی جهان پرسیدم، گفتند: آنچه در کتاب های مذهبی ما موجود است این است که: ((یک مرد آسمانی در آخر الزمان ظهور می کند، ظلم و ستم را از پهنه ی جهان ریشه کن می سازد، حکومتی را بر اساس عدالت و آزادی در سطح جهان تأسیس می کند، دیگر در جهان از جهل و شرّ و تبهکاری اثری نمی ماند و همه ی انسان ها در برابر او خضوع می کنند و

همه‌ی جهان زیر یک پرچم و تحت فرمان یک فرمانروا اداره می‌شود...))
 همه‌ی اظهارات آنها دقیقاً با اعتقاد ما به ظهور مصلح جهانی منطبق بود.
 از آنها خواستم که کتاب بخصوصی را که حاوی این مطالب باشد به من
 معرفی کنند، آنان نیز کتاب ((گرگوار نهم)) را معرفی کردند و متن
 سانسکریت آن را به من ارائه دادند و فرازهایی را از روی کتاب برایم
 خواندند و ترجمه کردند.

در این موقع من با تشکر کتاب را از دوستم گرفتم و خدا حافظی

کردم.



فصل چهارم

"بهار باورکردنی است"

سرو صدای گنجشکان خسته از زمستان از لابلای شاخه‌های درختان به گوش می‌رسید. آنها هم باور کرده بودند که آمدن بهار حتمی است. باید بال‌های دود گرفته‌شان را با باران بهاری می‌شستند. و بعد از روزهای سرد زمستانی که در لانه‌های تنگ و غبار آلودشان به انتظار بهار نشسته بودند، بایست پرواز را دوباره آغاز می‌کردند. اینک بهار را احساس می‌کردند و می‌دانستند هنگام پرواز در آسمان پاک و آبی نزدیک است!

آن جلسه را با نکته‌ای در باره‌ی حتمی و قطعی بودن ظهور امام زمان شروع کردم و **گفتم**: گرچه از صحبت‌های جلسات قبل کاملاً روشن شد که مسأله‌ی ظهور مهدی علیه السلام یک حقیقت مسلمه و همه‌ی مسلمون‌ها و

حتی غیر مسلمونا منتظر یک منجی جهانی هستند، اما دوست داشتم این مسأله رو بیشتر توضیح بدین، طوری که من هم بتونم برای دوستان نوجوانم بیان کنم تا اون ها هیچ تردیدی در ظهور حضرت نداشته باشن.

قطعی بودن ظهور

گفت: بسیار خوب، پس من با یک مثال شروع می کنم. اگه شخصی که پدرش سال ها قبل از دنیا رفته، شبی او نو در خواب ببینه و پدر در عالم خواب به او بگه: من دوازده صندوقچه جواهرات در زیر زمین منزل دفن کردهم، هنگامی که این شخص از خواب بیدار می شه ابتدا به خودش می گه عجب خوابی دیدم! معلوم نیست اثر غذای دشبیه یا اثر افکار من که همیشه در فکر گرفتاری های مادی خودم هستم، و یقین می کنه که خوابش باطله، اما با خودش می گه من که بیکارم؛ ضرری نداره، کمی وقت می دارم و مقداری کف زیر زمین رو می کنم. کلنگو بر می داره و مشغول می شه، ناگهان با تعجب صندوقچه ای پیدا می کنه. از شما می پرسم، حالا چه مقدار احتمال می ده خوابش درست باشه؟

گفتم: خیلی زیاد.

گفت: حالا اگه صندوق دوم و سوم هم پیدا بشه چی؟

گفتم: دیگه یقین می کنه که خوابش درست بوده.

گفت : حالا اگه یازده صندوق رو پیدا کنه و چند متر دیگه زمین رو گود کنه و خبری از صندوق دوازدهم نباشه، آیا به نظر تو دست از کار می‌کشه؟

گفتم : اگه من باشم و این خواب و این همه نشانه‌های درست، وقتی یازده صندوق رو به دست بیارم، اگه اونقدر گود کنم که از اون طرف زمین سر در بیارم، دست بردار نیستم و تازه اگه پیدا نکنم تو نوع کار خودم شک می‌کنم نه درستی خواب.

گفت : آفرین! حالا توجه کن که این خوابه و این همه یقین آور، پس چطور اگه شخصیت با عظمتی همچون پیامبر اسلام، در بیداری و با تأکید و تکرار دوازده جانشین برای خودشون معرفی کنن و نوع بشر، یازده نفر از اونهارو پیدا کنه، آیا با به تأخیر افتادن، انسان عاقل و مؤمن در صحت گفتار رسول خدا شک می‌کنه؟

گفتم : هرگز! از این مثال و توضیح تشکر می‌کنم، اما منظور از تکرار و تأکید رو خوب نفهمیدم. لطفاً کمی بیشتر توضیح بدین.

گفت : با توجه به اینکه پیامبر عزیزمون باید برای این همه مسلمون که تازه با دین خدا آشنا شده بودن، همه‌ی معارف و احکام و مسائل اخلاقی، اجتماعی و ... رو بیان می‌کردن و به اختلافات و شکایات

رسیدگی می کردن، جنگ ها و دشمنی ها رو پاسخگو می بودن و دهها وظیفه‌ی خطیر دیگه که رو دوش حضرت بوده، با توجه به همه‌ی این اشتغالات، به نظر تو چه قدر مناسب بود پیامبر ما در مورد مهدی موعود سخن بگن، با توجه به اینکه ایشان پس از چند صد سال و بعد از پایان امامت یازدهمین جانشین اون حضرت، به امامت می رسیدن.

گفتم: در حد معرفی کلی و اشاره.

این همه حدیث!

گفت: پس بین این مسأله چه قدر برای حضرت مهم بوده که با همه‌ی حوادثی که تو تاریخ پیش اومده و آثار حدیثی از بین رفته، باز هم بیش از پانصد حدیث در باره‌ی مهدی موعود از شخص پیامبر در دست ماست. کتابی است به نام "معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام" که به دست گروه نویسندگان مؤسسه‌ی معارف اسلامی قم در پنج جلد تهیه شده. در جلد های اول و دوم این کتاب مجموعاً ۵۶۰ حدیث نبوی در مورد مهدی علیه السلام از منابع شیعه و سنی جمع آوری شده و در جلد سوم و چهارم ۸۷۴ حدیث از امامان اهل البیت علیهم السلام و در جلد پنجم ۲۶۵ آیه از قرآن که به استناد بیش از پانصد حدیث، به مهدی موعود و مسائل مربوط به غیبت و ظهور اون حضرت مرتبطه جمع آوری شده. آیا این همه، تأکید و تکرار نیست؟

من که شگفت زده شده بودم **گفتم** : با این حساب، در آیات و روایات ما او نقدر که از مسأله‌ی مهدی موعود سخن به میون اومده از خیلی مسائل دیگه صحبت نشده .

گفت : همین طوره، چون کمتر مسأله‌ای اهمیت اش به این پایه می‌رسه .

تفاوت نظر شیعه و سنی در مورد امام زمان

گفتم : نکته‌ای که برام خیلی جالبه اینه که شما تو بیان مدارک مربوط به مهدی موعود می‌گین " شیعه و سنی نقل کرده‌ن " پس اختلاف ما با اهل تسنن بر سر این مسأله چیه ؟

گفت : او نا هم مثل ما معتقد به ظهور مهدی موعود هستن ، تنها تفاوت تو اینه که عموم اهل تسنن می‌گن مهدی موعود هنوز متولد نشده ، او در آخر الزمان به دنیا می‌آید و پس از رسیدن به چهل سالگی قیام می‌کنه .

گفتم : خوب اونهاراست می‌گن یا ما ؟

با خنده گفت : اگه از من می‌پرسی که ماراست می‌گیم ، اما

بدیهیه که اونها هم می‌گن ماراست می‌گیم .

گفتم : من می‌خوام روشن بشم و با دلیل قبول کنم .

گفت: پس بدون این حرفیه که در بین اهل سنت مشهور شده ولی اگه دنبال دلیل و مدرک باشیم، صحبت شیعه ثابت می شه چون بسیاری از مورخان و علماء اهل سنت هم اعتراف کردهن که مهدی موعود فرزند امام عسکری علیه السلام هستن و متولد شدهن و تعبیراتی در مورد اون حضرت از پیامبر نقل می کنن، نظیر: مهدی از اهل بیت پیامبره، مهدی از عترت پیامبر و از نسل فاطمه س، مهدی از فرزندان امام علی علیه السلامه، مهدی از فرزندان امام حسین علیه السلامه، مهدی از فرزندان امام علی ابن الحسین علیه السلامه، و تو بعضی از نقل ها از قول پیامبر اکرم، پدران حضرت مهدی از امام عسکری تا امام علی علیه السلام ذکر شده. با این حرفای روشن، چطور می شه مهدی موعود فرزند امام عسکری باشه و هنوز متولد نشده باشه؟

گفتم: آیا این روایات و حرفای علماء اهل سنت نسبت به ولادت و نسب امام مهدی تو مجموعه ای جمع آوری شده یا نه؟

گفت: بله، کتابی هست به اسم "دانشمندان عامه و مهدی موعود" ^۱ که در اون کتاب نام و مشخصات و سخن یکصد و بیست نفر از

دانشمندان اهل سنت که اعتراف به ولادت و نسب امام مهدی علیه السلام کرده‌ن، جمع آوری شده .



فصل پنجم

"به کجا چنین شتابان"

کمتر پیش می آمد در خیابان های شهر به جنجال و هیاهوی اطراف ام توجه کنم، خصوصاً در آن ایام که افکارم را حقیقتی بزرگ که به آن دست یافته بودم مشغول کرده بود، اما واقعاً امروز چه خبر است؟ شاید هم هر روز همین طور است و من متوجه نبوده ام. من امروز آدم هایی را دیدم که مضطرب و با عجله در حرکت بودند؛ گرچه ظاهرشان آراسته و زیبا بود، خسته و بی حوصله به نظر می رسیدند. شتابان به دنبال چیزی می دویدند، مثل ماشین هایی که به حرکت درآمده باشند، حتی عطرهای شان هم صنعتی بود. گویا همه چیزشان مصنوعی بود... امروز مردی درمانده و ژولیده حال را دیدم که دست نیاز دراز کرده بود اما نبود دستی که او را یاری کند. کودکی را بارخسار زرد و رنجور از گرسنگی و فقر، دیدم که به تابلوی سبزرنگی نگاه می کرد که روی آن نوشته شده بود "یا مهدی"

جهان در انتظار است " امروز آدم‌ها را دیدم که سرگردان به دنبال چیزی می‌گشتند، چیزی که در باجه‌ی هیچ بانک و در ویتترین هیچ مغازه‌ای یافت نمی‌شود، اما همچنان حیران و پرشتاب می‌گشتند. واقعاً چه چیزی را گم کرده بودند؟

کم‌کم با شناختی که پیدا کرده بودم، دوست داشتم هر جامی رسم سر صحبت را باز کنم و برای مردم از امام زمان بگویم.

یک روز سوار ماشینی شدم، چند لحظه که گذشت در حالی که بر چسبی را از جیب پیراهنم بیرون می‌آوردم به راننده **گفتم**: اجازه می‌دید این رو به شیشه‌ی ماشین بزنم؟

گفت: چیه؟

گفتم، بر چسبیه که روی اون نوشته: " برای فرج امام زمان علیه السلام دعا کنید."

من که منتظر بودم راننده با استقبال کامل بگوید حتماً این کار را بکن، با کمال تعجب دیدم رو به من کرد و **گفت**: تو هم دلت خوشه، ما که بدبخت هستیم بسه، دیگه نمی‌خواد اون حضرت رو هم به این بدبختی دعوت کنی. اصلاً امام زمان بیاد چه کار کنه؟ فرض کن همین فردا امام زمان اومد، خوب چی می‌شه؟ در ثانی، مگه از جونم سیر شدم که دعا کنم، مگه

نمی‌دونی امام زمان اولین کاری که می‌کنه اینه که گردن مارو بزنه؟ از اینها گذشته، تو خیال کردی با این امکانات نظامی امروز دنیا، چیکار می‌شه کرد؟ ناوها، بمب افکن‌ها، رادارها، هواپیماهای نظامی که بدون سر نشین و از راه دور کنترل می‌شه و... مگه می‌شه به اینا غلبه کرد؟ شوخی که نیست، با فشردن یک دکمه چه می‌کنن؟ دنیا رو به آتش می‌کشن. بعد هم تو خیال می‌کنی دعای من و تو ارزشی داره؟ بیخشین، منظورم تو نیستی‌ها ولی ما که بچه بودیم، بچه‌ها به شوخی می‌گفتند به دعای گربه سیاه بارون نمیاد. خلاصه جوون! به جای این کارها برو درس بخون، شاید بتونی به جامعه خدمت کنی.

من که قبل از این خیال می‌کردم دیگه همه چیز را راجع به امام زمان فهمیده‌ام، گیج شده بودم و نفهمیدم باید چه کنم و چه بگویم. فقط در حالی که آرام برچسب را در جیبم می‌گذاشتم **گفتم**: خیلی ممنون، همین کنار پیاده می‌شم.

لحظاتی بعد در پیاده رو قدم می‌زدم ولی حرف‌های آن راننده در ذهنم رژه می‌رفت: فرض کن همین فردا امام زمان اومد، خوب چی می‌شه؟ مگه نمی‌دونی امام زمان اولین کاری که می‌کنه اینه که گردن مارو بزنه. مگه می‌شه به این همه امکانات نظامی دنیا غلبه کرد... به دعای گربه سیاه

بارون نمی باره. ... با خود گفتم هر چه زودتر باید به دوست ام تلفن بزنم و از او وقت بگیرم و در باره ی این پرسش های تازه با هم صحبت کنیم. اما یادم آمد که او به مسافرت رفته و تا یک هفته ی دیگر نمی توانم او را ببینم. طاقت نیاوردم، بالاخره با تماس های متعدد با منزل و محل کارش شماره تلفن محل اقامت اش در سفر به دست آوردم و با او تماس گرفتم. وقتی ماجرا را برایش نقل کردم **گفت:** هیچ نگران نباش، این سؤالات هم جواب داره که پس از بازگشت از سفر با هم در باره ش صحبت می کنیم، اما برای یافتن پاسخ اولین سؤال یعنی اینکه اگه امام زمان بیان چی می شه، تو می تونی تا وقتی من بر می گردم یک کتاب مطالعه کنی. کتابیه با نام "کمال هستی در عصر ظهور"^۱ که تو این کتاب بخشی از تحولات عالم پس از ظهور امام زمان علیه السلام با استفاده از روایات جمع آوری شده. با مطالعه ی این کتاب متوجه می شی ظهور اون حضرت چقدر برکت و رحمت و نعمت به همراه داره و انگیزه پیدامی کنی که هر چه بیشتر برای تعجیل در ظهور حضرت اش دعا کنی.

بلافاصله پس از پایان مکالمه ی تلفنی به دنبال کتاب به راه افتادم، آن را تهیه کردم و مشغول مطالعه شدم. کاش قبل از برخورد با آن راننده این

کتاب را خوانده بودم تا به او می‌گفتم وقتی امام زمان ظهور می‌کند چه اتفاقاتی می‌افتد.

جهان در عصر ظهور

در آن کتاب خواندم در آن روزگار، دیگر نه طبیعت سرکشی خواهد کرد نه زلزله‌ای خانه بر انداز به پامی شود، نه سیل‌های مهیب جاری می‌گردد، نه آسمان تازیانه‌ی کوبنده طوفان خویش را بر خانه‌ها خواهد کوفت، نه دریاها طغیان می‌کند و نه آتشفشان‌ها فوران خواهد نمود؛ زیرا دوران عصیان سپری شده، زمان طغیان گذشته و عصر تاریک غیبت به اتمام رسیده است. باران می‌بارد اما به نرمش، باد می‌وزد اما به آرامش، و زمین می‌گردد اما به آسایش. در تمامی گیتی، طراوت و لطافت پدید می‌آید و هستی به کمال خود می‌رسد، در آن دوران پر برکت است که تمام زمین به حکم یک شهر خواهد شد و از ساختمان‌های به هم پیوسته بر خوردار می‌شود و زمین برای عمران و آبادی در دست بندگان صالح خدا قرار می‌گیرد. امام زمان علیه السلام تمامی عوامل فساد آفرین و ستمگر را از میان بر می‌دارند. راهبها امن می‌گردد، دزدی و تباهی از بین می‌رود، نه کمبود وجود دارد که کسی دست به دزدی بیالاید، نه قوانین دست و پاگیر و سنت‌های غلط در امر ازدواج باقی می‌ماند که موجب بی‌عفتی شود، نه از عوامل پرخاشگری اثری می‌ماند که افراد ناخواسته به هم درشتی کنند. نه پدر و

مادر را حق گزاف گویی به فرزندان خواهد بود و نه کودکان را اجازه‌ی مخالفت با پدران و مادران، در نتیجه با اختیار این کار را نمی‌کنند. دامنه‌ی الفت بدانجامی رسد که گویا همسایگان اعضای یک خانواده هستند. در کشور مهدی آل محمد، شهروندان از یکدیگر و مردم از حکمفرمایان و حاکمان از مردم راضی و در امان خواهند بود. در آن دوران همگان شادمان و خوشدل و خندان زندگی می‌کنند، حتی موجودات وحشی هم در سایه‌ی حکومت عدل گستر حضرت‌اش به آسایش دست می‌یابند و حیوانات رام بشر می‌گردند و مارها و عقرب‌ها به کودکان خردسال ستم روا نمی‌دارند. خداوند متعال به برکت آن حضرت و دم مسیحایی او بیماران را شفای بخشد و مرض‌های صعب‌العلاج را درمان می‌کند و عمر طولانی همراه با سلامتی و نشاط نصیب بشر می‌سازد.

شکوفایی اقتصادی در دوران حکومت امام مهدی علیه‌السلام به گونه‌ای است که در گذشته تاریخ بی‌سابقه بوده است. تمام قوای زمینی و آسمانی، دست به دست هم می‌دهند تا تمامی ذخایر هستی را آشکار کنند و قدرت لایزال الهی را در گستردگی نعمت و بخشش بر همگان بنمایانند. میان ملک و ملکوت هماهنگی پیدا می‌شود و زمینی‌ها در همان مسیری قدم می‌زنند که آسمانی‌ها قدم بر می‌دارند و تمام عالمیان همه در یک

جهت قرار می گیرند و آن، جهت بندگی خداست و لذا مواهب مادی و معنوی نیز به برکت این گونه بندگی در روزگار ظهور حجت خدا بر بشر فرو می ریزد .

در دوران حضرت بقیه الله الاعظم بدست ملکوتی آن حضرت، عقل ها کامل می شود و مردمان از نعمت کمال عقل بهره مند می شوند. از آنجا که عقل وسیله ی کشف خوبی از بدی و زشت از زیباست، با کمال عقل، افراد بشر از پلیدی دوری می جویند و به خوبی ها نایل می شوند و به کمالات عالییه می رسند.

خداوند متعال به دست توانای آن حضرت تمام زمین رو از علم و دانش آکنده می کند. در آن دوران دیگر از اختلاف نظر ها و تناقض گویی ها و حیرت و سردرگمی ها خبری نیست و از سر چشمه ی زلال حقایق رودهایی پاکیزه به کشتزارهای جان انسان ها جاری می گردد.

آری، در آن روزگار است که خرابی ها اصلاح می گردد؛ زمین، نورباران می شود؛ راههای آسمان گشوده می شود؛ میان انسان و طبیعت آشتی برقرار می شود؛ پاکان عزیز می شوند؛ نابکاران خوار می گردند؛ عدالت در جهان سایه می گسترد؛ فقر و فلاکت از گیتی رخت بر می بندد، بی خانمانی اتمام می یابد؛ گرسنگی از سراسر جهان برچیده می شود؛ زنان و

کودکان بی سرپرست؛ تحت اداره‌ی دولت آن حضرت قرار می‌گیرند؛ امراض و بیماری‌ها به سلامتی و نشاط تبدیل می‌شود؛ فحشاء و فساد بر چیده و عفت و پاکدامنی فراگیر می‌شود.

به جای صفیر ابلیس، از همه جا نوای قدیسان بر می‌خیزد. به جای باده گساری، مردمان از سبوی ایمان سر مست می‌شوند. به جای حرام خواری، از غذاهای لذیذ بهره می‌برند.

حقایق کتمان شده در تاریخ آشکار می‌گردد؛ گرگانِ میش‌نمارسوا می‌شوند، حقوق بر باد رفته‌ی خلق، از غاصبان باز ستانده می‌شود؛ قصاص خون‌های به ناحق ریخته گرفته می‌شود؛ حقایق بیکران قرآن آشکار می‌گردد.

دانش و بینش در جهان افزوده می‌شود، استعدادهای نهفته جسمی و روحی انسان‌ها آشکار می‌گردد. بتکده‌ها به خانه‌های توحید مبدل می‌شوند و لذت بندگی خدا در کام جان مردمان می‌نشیند.

آیا امام زمان گردن مرا می‌زند؟

وقتی مطالعه‌ی آن کتاب را به پایان بردم با خود گفتم: چه روزگاری! چه پاکی و صفایی! در اون روزگار گویا به جای اینکه مردم به سوی بهشت برن، بهشت به سوی مردم میاد و برآستی کیه که مشتاق چنین روزگاری نباشه و برای تحقق هر چه زودتر اون دعا و تلاش نکنه؟

اما همچنان حسرت می‌خوردم که ای کاش قبل از ملاقات با آن راننده این حقایق را می‌دانستم و یا به او دسترسی داشتم و این کتاب را به او هدیه می‌دادم. تا اینجا پاسخ یکی از حرف‌های او را گرفته بودم، اما برای بقیه‌ی سوالات بایست صبر می‌کردم تا دوست‌ام از مسافرت برگردد. بالاخره انتظار به سر رسید و دوست‌ام را ملاقات کردم. در همان دقایق اول ماجرای برخوردم با آن راننده را که قبلاً تلفنی برایش تعریف کرده بودم یادآوری کردم و پرسیدم: این درسته که امام زمان گردن ما رو می‌زنه؟

گفت: چرا چنین کاری کنه؟ مگه نمی‌دونی اون حضرت مظهر رأفت و مهربانی خداست؟ آخه او حجت خدا و امام ماست. او حتی از مادر نسبت به ما مهربون‌تره. او برای آبادی میاد نه برای خرابی، برای جلوگیری از آدم‌کشی میاد نه برای خونریزی. او هر کس رو که جاهله، آگاه می‌کنه. هر کس رو که به خواب غفلت فرو رفته بیدار می‌کنه، با هر قومی و ملتی با زبون خودشون و با روش خودشون بحث می‌کنه و همه رو به درستی و راستی و بندگی خدا دعوت

می‌کنه. اون وقت هر کس دنبال حقیقت باشه، طرفدار عدل و صفا و خوبی باشه، به او می‌پیونده و باقی می‌مونن اونایی که با آگاهی و از روی تعمد می‌خوان جلوی حق و عدالت و درستی رو بگیرن، اونایی که عاشق تاریکی و ظلمن و از نور و هدایت گریزون. حالا آیا باید به او نا اجازه داد تا دوباره آبادی ها رو خراب کنن؟ زحمات خوبارو تباه کنن؟ دوباره ظلم و جنایت و خیانت به جای عدل و انصاف و سعادت بیارن؟ و یا باید جلو او نا ایستاد و اونهارو از بین برد تا مردم با آگاهی و صفا و صمیمیت زندگی کنن؟ این جاست که امام علیه السلام دیگه اجازه نمی‌ده و این جور آدمارو به جزاشون می‌رسونه. اگه یک کمی فکر کنی عقل و وجدانم همینو می‌گه.

بین اگه یک انگشت کسی زخم بشه، به دکتر مراجعه کنه، دکتر مهربون سعی می‌کنه با پماد و آمپول زخم انگشتو خوب کنه، اما اگه زحمات دکتر فایده نکرد و زخم انگشت رو به پیشرفت گذاشت و انگشت عفونی شد و سیاهی به طرف بقیه‌ی دست حرکت کرد، اون وقت همون طبیب مهربون انگشتو قطع می‌کنه تا بقیه‌ی بدن آسیب نبینه، پس این طور نیست که امام زمان تا از راه رسیدن به کشتن مردم مشغول بشن، بلکه فقط با اونهایی که به هیچ وجه حق پذیر نیستن و می‌خوان دیگران رو هم منحرف کنن، می‌جنگن و دنیا رو از هر فاسد مفسدی پاک می‌کنن.

امام زمان چگونه بر امکانات نظامی پیشرفته غلبه می‌کنند؟

گفتم: خوب دشمن هم که به راحتی تسلیم نمی‌شه. او نا امکانات پیشرفته و تجهیزات مدرن دارن. اصلاً چطور می‌شه با این همه سلاح‌های مخرب و پیشرفته مقابله کرد؟

گفت: وقتی خدا بخواد همه چیز ممکنه. خداوند قدرت‌هایی در اختیار امام زمان قرار می‌ده که فوق‌همه‌ی این قدرت‌هاست. طوفان، زلزله، طی الارض و قدرت‌های غیر عادی دیگه همه در اختیار امام زمانه. فرض کن یک ناو عظیم هواپیما بر در حال حرکت بسوی منطقه‌ی تحت نفوذ امام باشه، با یک اراده‌ی اون حضرت طوفانی بزرگ توی دریا برپا می‌شه و ناو با همه امکانات و نفراتش توی دریا غرق می‌شه و ... به این ترتیب هیچ قدرتی توان مقابله با سپاه اون حضرت رو نداره. اصلاً این که تازگی نداره، مگر نشنیدی در زمان حضرت ابراهیم چه آتشی برای سوزاندن او تدارک دیده بودن، ولی وقتی خدا خواست ابراهیم پیروز بشه آتش بی‌تأثیر شد؟

مگه به امر خدا و با دستور حضرت موسی دریا برای بنی اسرائیل شکافته نشد؟ مگه به اذن خدا کارد تیز در دست ابراهیم از کار نیفتاد؟ پس این بار هم خدا حجت خودشو یاری می‌کنه. مخصوصاً که امام زمان ما وارث همه‌ی انبیاء و اوصیاء و جامع کمالات همه‌ی برگزیدگان عالم هستن و به

همین جهت از هر پیامبر و امامی نشانه و شباهتی در اون حضرت هست و بحق ایشان مصداق این جمله هستند که: "هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری".

شباهت های امام زمان به انبیاء و امامان

گفتم: اگه ممکنه بیشتر توضیح بدین چطور امام زمان ما به همه ی انبیاء و امامان شباهت دارن.

گفت: مثلاً از جهت طول عمر به حضرت آدم و حضرت نوح، از جهت پنهان بودن ولادت و غیبت از قوم و هیبت و شکوه مندی به حضرت موسی، از جهت جود و بخشش و زیبایی و نیز بودن در میان مردم و شناخته نشدن به حضرت یوسف و از جهت قضاوت کردن به علم خود و نیاز نداشتن به شاهد و دلیل در قضاوت، به حضرت داود و از جهت جهاننداری و حشمت به حضرت سلیمان و از جهت بر خورداری از فرج و گشایش پس از گرفتاری به حضرت ایوب و از جهت رجوع به میان مردم پس از غیبت، در هیأت جوانان به حضرت یونس و از جهت انقلاب و درهم کوبیدن جباران به حضرت محمد ﷺ شباهت دارن. اگر توضیح بیشتری در این زمینه و همچنین شباهت های حضرت به امامان (ع) خواسته باشی می تونی به کتاب

خورشید مغرب^۱ مراجعه کنی، البته در این کتاب علاوه بر این مطلب، نکات ارزشمند و زیبایی فراوانی در مورد امام زمان علیه السلام هست که از اون ها هم بهره می‌بری.

چرا برای ظهور امام زمان دعا می‌کنیم؟

من ضمن تشکر از توضیحات خوب دوست ام **گفتم**: خوب اگه خدا حجت‌شو یاری می‌کنه، پس چرا ما برای ظهور او دعا کنیم؟ خود خدا که بهتر می‌دونه چه زمانی برای ظهور مناسبه، از این ها گذشته به قول اون راننده مگه دعای ما ارزشی داره؟ لابد اگه دعای ما اثری می‌داشت تا حالا حضرت ظهور کرده بود.

گفت: البته همین طوره که خدا بهتر می‌دونه و همچنین هر کاری رو که اراده کنه انجام می‌ده، اما خداوند در قرآن فرموده: "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم"^۲، یعنی: "خداوند سر نوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا این که آن قوم خود تغییر کنند" یعنی انسان چون موجودی است که خداوند به او اختیار و قدرت انتخاب داده باید خواهان هدایت و کمال باشه تا خداوند او رو یاری کنه. وقتی که ما به آنچه از خوبی ها یقین

۱- تالیف آقای محمد رضا حکیمی

۲- رعد، ۱۱

داریم عمل کردیم و هر کار خلاف و بدی رو که یقین داریم خداوند نمی‌پسندد ترک کردیم و دست به دعا برداشتیم و از خدا خواستیم که امام زمان مون رو برسونه، این دعا کردن ما اعلام نیاز و اعلام آمادگی برای استقبال از حجت خداست.

فرض کن توی یک روستا مدرسه و معلم نیست، اداره‌ی آموزش و پرورش هم خبر داره. اما وقتی مردم روستا هی نامه بنویسند، استشهاد محلی تهیه کنن و تقاضا کنن، با این کار به آموزش و پرورش اعلام اشتیاق و آمادگی برای حضور معلم در اون روستا می‌کنن.

پس ما باید دعا کنیم و با این دعا کردن علاوه بر اعلام آمادگی به خداوند، اظهار ارادت به امام زمان کردیم و اصلاً خود به یاد آن حضرت بودن که یک راهش همین دعاست، برکات زیادی در زندگی ما داره.

اما اینکه گفتی آیا دعاهای ما اثری داره یا نه، البته که داره! مگه می‌شه آدم در خانه‌ی خدا رو بزنه و دست خالی برگرده؟ چه کسی از خدا کریم تر و مهربون تره؟ اما نکته اینجاست که ما نمی‌دونیم غیبت حضرت چند سال مقدر شده و چه مقدار از اون برای خاطر دعاها تخفیف داده شده. اما همین قدر می‌دونیم که با توجه به وعده‌های قطعی خداوند که در قرآن و احادیث آمده، دعا تأثیر داره. از این‌ها گذشته، اگه دعا اثر نمی‌داشت

خودِ امام زمان علیه السلام به دوستانِ شون سفارش نمی فرمودند که برای فرَج من دعا کنید.

گفتم: مگه خودِ حضرت هم برای دعا سفارش کردن؟

گفت: بله این جمله‌ی حضرت معروفه که فرمودند: "واكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فان في ذلك فرجكم" برای فرج زیاد دعا کنید که با فرج من در کار شما گشایش پیدا می شود^۱. این رو هم اضافه کنم که خدا همه‌ی بنده‌هاشو دوست داره، همون طور که به همه روزی می ده و به فکر همه هست، دعای همه بنده ها رو اجابت می کنه؛ مگر اینکه به صلاح اون ها نباشه یا خودشون با اعمال شون باعث حبس دعا بشن^۲ و الاّ خدا لطف و گرم شو از هیچ کس دریغ نمی کنه.



۱_ کمال الدین ص ۴۸۵

۲_ اللهم اغفر لي الذنوب التي تحبس الدعاء: دعای کمیل

فصل ششم

"روز بیداری"

راستی چرا رنگ جمعه در تقویم با بقیه‌ی ایام هفته فرق دارد؟ جمعه هم روزی از روزهای هفته است. با خودم گفتم در روزهای هفته، آدم‌ها از سر نیاز شغلی یا ضرورت‌های دیگر از خواب بیدار می‌شوند؛ اما جمعه روز سحر خیزی و بیداری کسانی است که خودشان خواسته‌اند بیدار شوند! کسانی که جمعه را با نام محبوب خود آغاز می‌کنند و "ندبه" کنان صدایش می‌زنند. یادم آومد قصه‌ی عشق ورزان و منتظرانی را که هر جمعه، چشم به طلوع طلعت رشید مردی آسمانی دوخته‌اند چرا که موعودشان جمعه‌ای از جمعه‌ها ظهور خواهد کرد. آه که چقدر جمعه را دوست دارم. جمعه روز بیداری، روز راز و نیاز منتظران و روز خداست.

همان طور که شتابان در حال حرکت به طرف محل جلسه بودم خدا را شکر می‌کردم که به من توفیق داد با امام زمان ام آشنا شوم. فکر می‌کردم اگر این زمینه‌ها پیش نمی‌آمد و من به این آگاهی‌ها نمی‌رسیدم، الآن صبح به این زودی، آن هم روز جمعه در خواب بودم، دوستان ام هم مثل من؛ ولی حالا حدود ده نفر جوان و نوجوان قرار گذاشته‌ایم یک ساعت در هفته به یاد امام زمان مان دور هم جمع شویم و از خدا و دین و امام زمان با هم صحبت کنیم. مگر کم نعمتی ست؟ در همین افکار بودم که با سلام دوست ام به خود آمدم. به من **گفت**: ساعت چنده؟ **گفتم**: پنج دقیقه به هفت. **گفت**: پس به موقع می‌رسیم.

چند قدمی بیشتر به محل جلسه نداشتیم. دوست ام **گفت**: من موفق نشدم تکلیفم رو انجام بدم. **گفتم**: یعنی مقاله رو تهیه نکردی. **گفت**: با عرض معذرت نه! آخر جلسه‌ی ما به این صورت بود که هر کسی در باره‌ی یک موضوع مطلبی تهیه می‌کرد. بعد، در طول جلسه به نوبت مطالب مان را می‌خواندیم و در همان زمینه، گاهی سؤالی، حرفی مطرح می‌شد. من بیشتر موضوعات مربوط به امام زمان را مطرح می‌کردم.

به دوست ام گفتم: عیبی نداره، بهتر! من بیشتر صحبت می‌کنم.

بالاخره وارد جلسه شدیم و بعد از سلام و احوال پرسی های معمولی، جلسه شروع شد.

پرسش های بی پاسخ!

آن روز وقتی صحبت های من تمام شد یکی از بچه ها گفت: من یه سؤالی دارم. این که این قدر گفته می شه منتظر امام زمان باشین، اصلاً انتظار یعنی چه؟ ما چه طور می تونیم منتظر حضرت باشیم؟

هنوز حرف او تمام نشده بود که یکی دیگر از بچه ها گفت: این سؤالا رو ول کنین، اگه آدم دنبال این چیزا باشه بیشتر گیج می شه، چون اگه بخوای از این حرفا بزنی، اصلاً مگه نمی گن امام زمان وقتی میاد که دنیا پر از ظلم و جور باشه؟ پس چرا ما به فکر خوب شدن و آگاهی و تربیت خودمون و دیگران باشیم؟ بیاین اونقدر همه گناه و ظلم کنیم که زودتر دنیا پر بشه و امام زمان مون بیاد!

یک دفعه همه ی بچه ها زدند زیر خنده، یکی از بچه ها همین طور که می خندید گفت: بارک الله به این طرح خوبت! تو اگه ترشی نخوری یه چیزی می شی ها!

باز بچه ها خندیدند.

یکی دیگر از بچه ها گفت: راست می‌گه، ول کنیم بابا! این حرفا از قدیم بوده. نباید راجع به این چیزا فکر کنیم، ما کار خودمونو انجام می‌دیم. من که دیدم اوضاع خیلی بد شد و ذهن همه بچه ها خراب شد، با تجربه‌ای که داشتم نتوانستم بی‌اعتنا باشم.

گفتم: من با حرفای همه تون مخالفم. بالاخره از دو حال خارج نیست، هر حرفی یا حقه یا باطل. اگه باطله باید بفهمیم و کنارش بذاریم، اگه حقه باید با دلیل بفهمیم و قبول کنیم. یعنی چه که جواب نداره، باید ولش کنیم، کار نگیریم، من خودم یک وقتی سوالاتی داشتم که خیال می‌کردم هیچ کس نمی‌تونه جواب مو بده ولی بالاخره شخصی رو پیدا کردم که به همه سوالاتم جواب داد.

یک دفعه همه‌ی بچه ها با هم **گفتند:** کی بود؟

گفتم: کاری نداره، هفته دیگه میارمش این جا تو همین جلسه، همین سوالات رو ازش پرسین. تازه اگه اونم جواب نداد، نمی‌شه بگیم جواب نداره. خلاصه همه با هم قرار گذاشتیم جلسه‌ی بعد دوست من به جلسه‌مان بیاید و به سوالاتمان پاسخ دهد.



فصل هفتم

" گل بهاری من "

بهار از راه رسیده بود. همه جا بوی گل و رایحه‌ای دلپذیر به مشام می‌رسید. عالم جان گرفته بود و حیات در رگ‌های زمین جاری بود. شنیده بودم بهار با خود گل‌های زیادی به همراه می‌آورد همه جا گل بود و هر کس سبزی گل یا شاخه‌ای سبز در دست داشت. اما من به دنبال گلی می‌گشتم که خیلی دوست داشتم. به هر جا سر زدم، به هر گل فروشی، گل‌خانه، به هر باغ و بوستانی، گل خود را در آن نیافتم. بهار را دوست داشتم اما بهار با گل من رنگ دیگری داشت. از همه سراغ گرفتم؛ بهار رسیده، گل‌ها شکفته، اما دریغ، جای یک گل خالی است. دست‌انم را با زاری به سوی آسمان بلند کردم و با بغضی در گلو گفتم:

" خدایا بهار هم اومد، پس کو گلِ نرگس؟! "

آن هفته برایم خیلی دیر گذشت. روز شماری می کردم تا جمعه برسد ولی از این که دوستام با تقاضای من موافقت کرده بود و قول داده بود در جلسه‌ی ما شرکت کند خیلی خوشحال بودم و مطمئن بودم او بچه‌ها را قانع می کند. بالاخره جمعه فرا رسید و جلسه تشکیل شد.

دوستام در ابتدای حرف‌هایش از بچه‌ها بابت تشکیل جلسه تشکر کرد و **گفت:** همون طور که جسم ما احتیاج به تغذیه و تقویت داره، روح هم نیاز به تغذیه داره، فکر ما هم باید اشباع بشه و اگه این جلسات نباشه کم کم فکر و روح ما در مقابل میکروب‌های فکری سلامت خودشو از دست می‌ده، پس کار شما خیلی قابل تحسینه. اما نکته‌ای که باید بهش توجه داشت اینه: شما فرض کنین چند تا جوون مثل شما تصمیم بگیرن هنر خطاطی رو یاد بگیرن. با توجه به این که همه شون مثل هم و در سطح هم هستن تعدادی قلم و کاغذ و وسائل مربوط به خطاطی تهیه می کنن و مشغول می شن. اینا با همفکری و دقت، معلومه که یک چیزهایی یاد می گیرن و خطاشون از قبل بهتر می شه، اما با صرف وقت زیاد و زحمت فراوان، پیشرفت شون کمه. تازه ممکنه اشتباهاتی در نوشتن داشته باشن که دست شون هم عادت کنه برای همیشه نادرست خطاطی کنن. اما اگه همین چند نفر از یک متخصص دعوت کنن که بیاد تو

جمعشون و باراهنمایی او تمرین خط کنن، در مدت کم و با زحمت کمتر، پیشرفت دارن و از اشتباهات هم در امان هستن.

یکی از بچه ها که خیلی از این مثال خوشش آمده بود **گفت**: شما درست به خال زدین، اشتباه ما همین بوده.

دوست من فوراً حرف او را قطع کرد و **گفت**: بگذریم، حالا من خدمت شما هستم.

انتظار یعنی چه؟

من گفتم: هفته‌ی قبل اولین سؤالی که توی جلسه مطرح شد این بود که اصلاً انتظار یعنی چه و ما چطور می‌تونیم منتظر امام زمان باشیم؟ اگه از همین جا شروع کنین، خیلی ممنون می‌شیم.

دوستام گفت: من می‌خوام با هم به یک جواب روشن و خوب برسیم، لذا از شما سؤال می‌کنم: اگه تو یک روستا، خانه بهداشت نداشته باشن، مردم دور هم جمع بشن بگن باید یک فکری بکنیم، از آلودگی و بیماری دیگه به تنگ اومدیم و بعد یک نامه بنویسند به مسؤولان و تقاضا کنند یک پزشک برای اون روستا بفرستن، به نظر شما این ها که منتظر آمدن اون پزشک هستن چه می‌کنن و شایسته است چه کاری انجام بدن؟ و اگه شما تو اون روستا باشین برای این مردمی که از اون وضع خسته شدن و طالب پاکیزگی و بهداشت و سلامتی و منتظر طبیب هستن، چه توصیه‌ای دارین؟

یکی از بچه ها گفت: من می‌گم اول باید همه مصمم باشیم محیط رو آلوده تر نکنیم، زباله ها رو در اطراف خانه ها و محیط زندگی نریزیم، آب چشمه رو آلوده نکنیم، و این جور کارا.

گفت: آفرین، دیگه چی؟

یکی دیگر از بچه ها گفت: معلومه که دکتر خیلی حرفا بلده که ما بلد نیستیم و وقتی بیاد خیلی توصیه ها به ما می‌کنه، اما بعضی از کارها و دستورهای او رو می‌دونیم، به همون ها عمل کنیم که وقتی اومد بهش نشون داده باشیم ما دوست داریم به حرف او گوش کنیم و به کمال پاکیزگی و بهداشت برسیم. مثلاً می‌دونیم اون می‌گه وقتی می‌خواین شیر گاو رو بدوشین دستاتون و ظرف شیر و بقیه وسائل رو بشورین، روی ظرف شیر پارچه بندازین و ... اینارو که می‌دونیم دست کم بهشون عمل کنیم.

گفت: خیلی خوبه، خوب پیش می‌رین. دیگه چی؟

من گفتم: بالاخره وقتی دکتر بیاد چند نفر باید با اون همکاری کنن، غیر از این که همه باید آماده انجام دستورهای او باشیم، چند نفر مخصوصاً باید کمک او باشن. پس ما باید خودمونو آماده کنیم، کارامونو ردیف کنیم که بتونیم به او کمک کنیم.

گفت: بارک الله! به نکته‌ی خیلی جالبی اشاره کردی، خیلی جالبه. خوب، ادامه بدین.

بچه‌ها همه به فکر فرو رفته بودند، جلسه خیلی جدی و جالب شده بود، همگی احساس خوبی داشتند اما مثل این که کفگیر به ته دیگ خورده بود، کسی حرف دیگری نداشت.

خود دوستانم گفت: من هم یک چیزی بگم؛ ممکنه بعضی از مردم روستا اهمیت آمدن پزشک رو ندونن، به همین جهت هم خیلی مشتاق آمدن او نباشن و وقتی هم که اومد خیلی ازش استقبال نکنن. یکی از کارهای مهم آگاه کردن مردم از اهمیت حضور پزشک در روستا و آماده ساختن اونا برای استقبال از اونه.

یکی از بچه‌ها که گویا با این حرف مغزش به کار افتاده بود گفت: تازه ممکنه یکی دو نفر هم باشن که اهمیت آمدن دکتر رو می‌دونن ولی با آمدن او منافعشون در خطر می‌افته و اگه اون نیاد از جهل مردم سوء استفاده می‌کنن، مردم می‌چاپن و به همین دلیل با آمدن دکتر مخالفت می‌کنن و فکر مردمو خراب می‌کنن.

دوستانم گفت: درسته، اینم مطلب مهمیه. باید برای این جور افراد هم یک فکری کرد.

خوب آخرین نکته‌ای که به ذهن می‌رسد، اینست که مردم روستا باید پیگیر درخواستشون باشن و زود به زود خبر بگیرن. تقاضاشونو تکرار کنن تا مسؤولان هر چه زودتر پزشک رو بفرستن.

حالا به بحث خودمون وارد می‌شیم، ببینیم معنای انتظار چی می‌شه. فرض کنین دنیای ما همون روستاست و اتفاقاً این روزها گاهی شنیدید که از دنیا تعبیر می‌شه به دهکده‌ی جهانی. خوب، این دهکده و ما مردم دنیا منتظر طبیعی هستیم که دنیای ما رو پاکیزه کنه که ایشان همون امام زمان علیه السلام باشن، با این بیان معنی انتظار روشن می‌شه. پس ما باید:

۱ _ محیط رو آلوده‌تر نکنیم، یعنی هر کدام از ما مصمم باشیم که گناه نکنیم و از دروغ و تقلب و اذیت دیگران پرهیز کنیم.

۲ _ به همون خوبی‌هایی که بهشون آگاهی داریم عمل کنیم، کمک هم باشیم، به فقرا، به یتیمان خدمت کنیم، درستکار باشیم و ... و دیگران رو هم به انجام این خوبی‌ها ترغیب کنیم.

۳ _ خودمونو آماده کنیم تا از سربازان و همکاران حضرت باشیم.

۴ _ مردم رو نسبت به اهمیت ظهور حضرت و برکات اون آگاه کنیم تا همه طالب آمدن حضرت باشن.

۵ _ با کسانی که عمداً می‌خوان مردم رو به انحراف بکشونن و شُبّه افکنی کنن مقابله‌ی فکری و عملی کنیم و اجازه ندیم مردمو منحرف کنن.

۶ _ برای فرج حضرت زیاد دعا کنیم و دیگران رو به این کار تشویق کنیم.

یک سوال مهم

وقتی صحبت به این جا رسید یکی از بچه‌ها پرسید: با این وضع فعلی که زمینه‌ی انحراف و گناه بسیار فراوونه و جامعه مثل جنگلی که آتش گرفته باشه داره می‌سوزه، فعالیت ما چه فایده‌ای داره و آیا مثل این نیست که کسی با یک سطل آب بخواد جنگلی رو که در حال سوختن، خاموش کنه؟

دوستام گفت: نه مساله‌ی ما خیلی با مثال شما فرق می‌کنه.

ببینید، اولاً در هنگام خطر و حادثه نباید به این بهانه که نمی‌شه تمام خطر رو دفع کرد آروم نشست و اقدامی نکرد. اگر شما ببینید خونه‌ای آتش گرفته ولی صاحبان اون خونه به امید اومدن آتش‌نشانی در کناری راحت نشستن و جای می‌خورن، اون‌ها رو ملامت نمی‌کنین و در سلامت عقل شون شک نمی‌کنین؟

پس ما هم نباید به این دلیل که خطر مهمه و زمینه‌ی انحراف و فساد زیاده، دست از فعالیت بکشیم و در جهت اصلاح خود و دیگران قدمی بر نداریم. از این گذشته، اگر ما خودمون باشیم و قدرت و توان خودمون، در مقابل مفسد و مفسدان احساس ضعف می‌کنیم اما وقتی محض رضای خدا و با

توکل به خدا فعالیت رو آغاز کنیم، خداوند پشتیبان ما خواهد بود و اون وقت دیگه ما تنها و ضعیف نیستیم و با لطف و یاری خداوند می توان کارهای بزرگی انجام داد.

و نکته‌ی دیگه اینه که نجات دادن انسان ها و هدایت و راهنمایی اون ها با چیزهای دیگه فرق می کنه. این جا یک نفر هم که هدایت بشه خیلی ارزش داره. به فرموده‌ی قرآن، اگه کسی یک انسان رو زنده کنه مثل اینه که همه‌ی انسان ها رو زنده کرده. همون طور که نجات یک انسان از جهت جسمی خیلی ارزش داره. مثلاً اگه یک کشتی در اثر طوفان شدید در دریا درهم بشکنه و افراد زیادی از مسافران اون کشتی در حال غرق شدن باشن و شما کنار دریا باشین اما بدونین که فقط قدرت دارین دو نفر رو نجات بدین، در این صورت آیا شما با خودتون می گین این همه دارن غرق می شن، حالا چه فایده‌ای داره من دو نفر رو نجات بدم؟

هرگز، حتماً همون دو نفر رو نجات می دین. حالا خوب دقت کنین، از این مسأله مهم تر غرق شدن انسان ها در دریای جهل و آلودگی های فکری و روانی و نابودی شخصیت اون هاست. پس گرچه ما می دونیم نمی تونیم همه رو اصلاح کنیم و به همه خدمت کنیم، هر مقدار در جهت آگاهی و کمال خودمون و جامعه مون تلاش کنیم ارزش داره و غنیمته.

باید برای تعجیل در ظهور گناه کنیم ؟

یکی از بچه‌ها گفت : حرفای شما خیلی واضح و خوبه و ما جواب سؤالمونو گرفتیم اما با این حساب مسأله‌ی ظهور امام زمان چی می‌شه ؟ اگه ما همه خوب بشیم و در جهت خوب شدن دیگران تلاش کنیم که ظهور، هِی به تأخیر می‌افته . مگه نمی‌گن امام زمان وقتی میاد که دنیا پر از ظلم و جور بشه ؟ پس اگه ما جلوی ظلم رو بگیریم حضرت دیرتر میان و اگه ظلم رو رواج بدیم زودتر دنیا پر می‌شه و حضرت ظهور می‌کنن ؟ آیا واقعاً همین طوره یا این حدیث ساختگی و جعلیه ؟

دوستام گفت : هیچ‌کدوم ، من اول یک نکته رو خدمت شما تذکر بدم ، بعد معنای حدیث رو توضیح می‌دم . اون نکته اینه : همون طور که امروز در هر رشته‌ی علمی و فنی مسأله تخصص مطرحه و حتی ما در مسائل کم‌اهمیتی مانند اصلاح سر یا دوختن کفش به متخصص و بلکه اگر بتونیم به متخصص‌ترین افراد در اون رشته مراجعه می‌کنیم ، حدیث‌شناسی که از مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مسائل فرهنگی ماست نمی‌تونه از این قاعده مستثنی باشه و خوشبختانه در این زمینه هم متخصصان لایقی داریم و هم کتاب‌های ارزشمندی نوشته شده ، لذا ما نمی‌تونیم بمجرد اینکه معنای یک حدیث رو درست نفهمیدیم یا با فکر و سلیقه‌ی ما هماهنگ نبود فوراً حکم کنیم که این

حدیث ساختگیه؛ همون طور که نمی‌تونیم به دلیل وجود احادیث ساختگی، همه‌ی احادیث رو که سرمایه‌های عظیم علمی و فرهنگی ما هستند کنار بگذاریم، بلکه با مراجعه به متخصصان، هم احادیث صحیح رو شناسایی می‌کنیم و هم مفهوم و تفسیر اونهارو بدست میاریم و از اونها استفاده می‌کنیم. اگه وجود نادرستی‌ها سبب می‌شد که ما از درست‌ها استفاده نکنیم پس باید از اسکناس هم به دلیل وجود اسکناس تقلبی استفاده نکنیم و از طلا هم به دلیل وجود زینت آلات بدلی صرف نظر کنیم، اما می‌بینیم خیلی راحت اهل فن اسکناسهای تقلبی رو شناسایی می‌کنن، بدل‌هارو مشخص می‌کنن؛ در مورد حدیث هم همین طوره.

اما در مورد سؤالی که شما مطرح کردین؛

در مورد ظهور امام زمان علیه السلام روایات متعددی داریم که می‌شه اون‌هارو به دو دسته تقسیم کرد. در بعضی روایات اموری که در ظهور حضرت مؤثر و به اصطلاح علت تعجیل در فرج و ظهور حضرت هستن معرفی شده و در بعضی روایات شرائط و حال و هوای روزگار ظهور توصیف شده.

برای اینکه مطلب روشن‌تر بشه مثالی می‌زنم.

فرض کنین در منطقه‌ای هستیم دور از شهر و آبادی و فاصله‌ی زیادی تا طبیب داریم و اتفاقاً کسی در اونجا حال اش به هم می‌خوره و ما تلفن می‌زنیم و

تقاضای آمدن طبیب می‌کنیم. در همون زمان برف هم شروع به باریدن می‌کنه، حالا در چنین شرایطی دو تاساله مطرح می‌شه، یکی اینکه اگه مکرر تماس بگیریم و جدی‌تر تقاضا کنیم دکتر زودتر میاد و دیگه اینکه تا دکتر برسه، بیست سانت برف روی هم جمع می‌شه. این دو تا حرف چقدر با هم فرق می‌کنه؟! اولی علت اومدن طبیبه، یعنی اگه ما تقاضا مونو جدی‌تر مطرح کنیم و پیگیر باشیم، واقعاً در زودتر اومدن طبیب تأثیر داره. اما دومی فقط پیش بینی شرایط و زیاد شدن برف‌ها باعث نمی‌شه دکتر حتماً بیاد، پس حالا اگه کسی بگه بیاین بر فای جاهای دیگه رو بیاریم اینجارو هم بریزیم تا دکتر زودتر بیاد، چقدر اشتباه کرده؟

در مورد مسأله ظهور هم همین طوره. بعضی کارها مثل دعا کردن، گناه نکردن، کسب آمادگی، اینها در زودتر شدن ظهور تأثیر دارن اما پر شدن دنیا از ظلم و جور پیش بینی شرایط ظهوره و هرگز این طور نیست که اگر ما بیشتر ظلم کنیم، زودتر ظهور محقق می‌شه؛ و لذا در روایات به اون موارد اول تشویق شدیم و از ظلم و گناه نهی شدیم. مثلاً در حدیثی از قول امام صادق علیه السلام این طور می‌خونیم:

من ستره ان یكون من اصحاب القائم فلينتظر و ليعمل بالورع
و محاسن الاخلاق و هو منتظر فان مات و قام القائم بعده كان
له من الاجر مثل اجر من ادركه ^۱ .

یعنی هر کس دوست دارد از اصحاب قیام کننده‌ی برحق (حضرت
مهدی علیه السلام) باشد باید منتظر آن حضرت باشد و باید در حالی که انتظار آن
حضرت را می‌کشد از گناه پرهیز کند و اخلاق پسندیده داشته باشد؛ حال اگر با
این خصوصیات قبل از قیام آن حضرت از دنیا برود، اجر و پاداش همان
افرادی را دارد که حضرت را درک می‌کنند و در زمان آن حضرت، یاور
ایشان اند.

ملاحظه می‌کنیم امام صادق علیه السلام در این روایت انسان‌ها را از گناه نهی و
به پاکی و اخلاق توصیه کردن، پس ظلم و گناه چیزی نیست که باعث او مدد
حضرت باشد بلکه توصیفی از شرائط و اوضاع و احوال اون زمانه.

وقتی صحبت به اینجا رسید یکی دیگر از بچه‌ها **گفت** : منم می‌تونم
سؤالی رو که مدت‌ها ذهن مو به خودش مشغول کرده مطرح کنم؟

دوستام گفت : بفرمایید، ما برای همین دور هم جمع شدیم که برای

سؤالاتمون پاسخی پیدا کنیم.

گفت: ببینید، ما قبول داریم که وقتی امام زمان ظهور کنن خیلی برای دنیا مفید و پر خیر و برکتن و دنیا دگرگون می شه و ظلم ریشه کن می شه، ولی حالا که غائب هستن برای مردم چه فایده ای دارن و اصلاً چطور می شه اگه همون روزگاری که می خوان ظهور کنند متولد می شدن، مثلاً به چهل سالگی می رسیدن و بعد ظهور می کردن؟

دوستام گفت: آثار و برکات امام زمان علیه السلام برای مردم از جهتی به دو دسته تقسیم می شه، یکی آثار ظهور حضرت، یعنی اون آثاری که در هنگام ظهور و قیام حضرت به وجود میاد؛ مثل از بین رفتن ظلم و جهل و فقر و گسترش عدل و علم و بندگی خدا در همه ی عالم؛ و دوم آثار وجود حضرت، یعنی همین که امام زمان علیه السلام وجود دارند بدون آنکه ما حضرت رو ببینیم. اصل وجودشون فوائد و برکات زیادی داره که اگر امام نمی بود و در آینده متولد می شد مردم در این مدت از اون آثار و برکات محروم بودن سؤال شما از این قسم دومه، اما پیشنهاد من اینه که اگه موافق باشین همین مسأله رو موضوع تحقیق قرار بدیم و همه ی ما تا جلسه ی بعد درباره ی آثار وجودی امام علیه السلام مطالعه و در جلسه بعد مطالب رو مطرح و جمع بندی کنیم.

بچه ها از این پیشنهاد استقبال کردند ولی یکی از بچه ها گفت: برای این منظور از چه منابع و کتابهایی می تونیم کمک بگیریم؟

دوستام گفت: من چند کتاب معرفی می‌کنم.

کتابهایی مثل "خورشید مغرب" و نیز "مهدی موعود" که ترجمه‌ی بحار الانوار با پاورقی‌های خوبیه، البته ترجمه‌ی اون بخشی از بحار الانوار که مربوط به امام زمانه، و کتاب "امامت و مهدویت". این کتاب‌ها در بحث ما، کمک‌های خوبی هستن.

با این امید که جلسه‌ی آینده جلسه‌ی مفید و پربار باشد جلسه‌ی آن هفته‌مان خاتمه یافت.



فصل هشتم

"خورشید مغرب"

شرق را سرزمین آفتاب نامیده‌اند و مردمان این دیار فخر می‌فروشند که اولین پرتو خورشید از افق آن‌ها سر می‌زند و نشان خود را خورشید قرار می‌دهند، اما اصلاً در باورها نمی‌گنجد که روزی خورشید از مغرب طلوع کند؛ جز منتظران و مؤمنان خدا که می‌دانند خورشید عدالت از غرب طلوع می‌کند و بر دیوار استوارترین خانه‌ی روی زمین تکیه می‌زند و ندا بر می‌آورد چه کسی مرا یاری می‌کند؟ در آن روز، آیامن و دیگرانی چون من، پاسخی داریم؟ آیا سر در گریبان گناهان مان فرو می‌بریم و با صدایی در گلو مانده، شرمسار و وامانده می‌شویم؟ یا پاسخمان این است که امام من، محبوب من، دستان پر

تمنای خویش را بر دامن پر مهرت می آویزم . با اشک دیده، گردسال ها و قرن ها انتظار را می شوریم، و عمری را که جز با امید دیدارت سپری نکرده ام پیش کش وجود مقدس ات می کنم و می گویم می دانی که در روزگار درماندگی و ظلم ستمگران عالم، سرباز کوچکی بودم که دوست داشتم آخرین سنگرهای عدالت و ایمان را حفظ کنم. واقعاً نمی دانم چه پاسخی به ندای او خواهم، داد فقط می دانم که به یاری خدا خوش بینم.

در آن جلسه، از همان اول بچه ها شور و شوق دیگری داشتند. یک هفته را با یاد و نام امام زمان علیه السلام گذرانده بودند، مطالعه کرده بودند، مطالبی نوشته بودند و همگی با دست پر در جلسه شرکت کرده بودند.

وقتی جلسه با صحبت های مقدماتی دوستانم آغاز شد و قرار شد در مورد موضوع جلسه یعنی آثار وجود امام زمان علیه السلام در حالی که غایب هستند و مردم ایشان را نمی بینند صحبت کنیم، همه داوطلب بودند که آغازگر بحث باشند اما قرار شد هر کدام از بچه ها یک مورد از آثار وجود امام علیه السلام را توضیح بدهند یا از روی نوشته های شان بخوانند.

یکی از بچه ها گفت: من به مسأله ی مهمی برخوردم. فهمیدم که یکی از سنت های خداوند اینست که در رسو شدن فیض و عطای خود به بندگان از واسطه و وسیله استفاده می کنه و پیامبر یا امام در هر زمانی بزرگ ترین واسطه ی

رسو شدن فیض و لطف خدا به مردم، و لذا اصلاً نمی‌شه تصور کرد که او نباشه. او حتماً باید باشه، حال یا مردم هم او رو می‌بینن یا از دیدنش محروم‌ان. اگر اجازه بدین برای روشن تر شدن این مطلب عباراتی رو که از کتابی نوشتم براتون بخونم:

"یکی از بزرگ‌ترین مسائل معرفت و شناخت مسأله‌ی "فیض" و "وساطت" است و دانستن چگونگی تعلق فیض از مبدأ هستی به هست‌ها و هستی‌ها. فیض همواره باید از طریق واسطه‌ای "قابل" و "مقرب" از مبدأ فیاض گرفته شود و به موجودات ایصال گردد. مسأله‌ی فیض و وساطت از روزگاران کهن مطرح بوده است. از واسطه‌ی فیض، در معارف دینی و احادیث به عنوان "نخستین مخلوق" یاد شده است.

در اینکه همه‌ی هستی و اسرار کائنات و آنچه در عالم وجود هست، تماماً به فعل خداوند تحقق یافته است سخنی نیست؛ اما واقع این است که تعلق فیض به موجودات عالی و دانی با واسطه است و سرچشمه‌ی گسترش فیض الهی به سایر موجودات، یعنی همان واسطه‌ی فیض، ولی خداست.

وجود ولی (پیامبر یا امام) نخستین نقطه فیضان است. بدین گونه ولی در بطن و متن هستی جای دارد و او خود سبب همه‌ی افاضه‌ها و بخشش‌هاست.

واسطه‌ی فیض تکوینی و واسطه‌ی فیض تشریحی، در مصداق خارجی یکی است، پیامبر و به نیابت از پیامبر، امام یعنی علی و اولاد علی.

با دقت در آنچه گذشت به این نتیجه می‌رسیم که امام در عصر غیبت گرچه با مردم معاشرت ندارد و حکومت حقّه تشکیل نمی‌دهد، همه‌ی فیض‌ها و نعمت‌ها و برکات الهی در عالم، چه در جهت گردش چرخ این عالم و چه در جهت هدایت و کمال مردم از طریق او و با وساطت او به مردم می‌رسد^۱ و به این معنی او هرگز غائب نیست بلکه حضور جدّی و فعّال در جامعه دارد و لذا در یکی از جملات زیارت آن حضرت می‌خوانیم:

السلام علیک یا حجه الله التي لا تخفی^۲

درود بر تو ای حجت نا پنهان خداوند.

وقتی صحبت به اینجا رسید ناگهان یکی از بچه‌ها که در جلسه‌ی قبل گفته بود "آیا نمی‌شد امام زمان در همان آخر الزمان بدنیامی آمدند؟" با ذوق و خوشحالی خاص گفت: خیلی جالبه، من حالا روشن شدم که نقش امام زمان در عالم چقدر کلیدی و حسّاسه و امکان نداره جهان از او که واسطه‌ی فیض الهی به خالی باشه.

۱- در دعای ندبه می‌خوانیم: "این باب الله الذی منه یوتی" کجاست آن رحمت الهی که از آن جا به مردم عطامی

شود؟

۲- نقل از "خورشید مغرب" با تلخیص و تصرف

دوستام گفت: البته همین طوره و لذا در هر زمانی خداوند حجّت و واسطه‌ی فیض در زمین داشته و خواهد داشت.

سپس گفت: به مورد خیلی خوبی از آثار وجود امام زمان علیه السلام اشاره کردید و این مهمترین اثر وجود حضرته. اما آثار فراوان دیگری هم در وجود حضرت هست که همگی شاخه‌هایی از همین واسطه‌ی فیض الهی بودن حساب می‌شه و اگه بخواین در این مورد بیشتر و بیشتر مطالعه کنین، یکی از علماء بزرگ زمان ما کتابی دارند با نام "وابستگی جهان به امام زمان" که این مسأله رو اونجا کاملاً توضیح داده.

حالا ببینیم بقیه چه مواردی رو نوشتن...

یکی از بچه‌ها گفت: یکی دیگه از فوائد وجود امام زمان بر آوردن حوائج حاجتمندان و پاسخ به درخواست نیازمندی‌یه که به اون حضرت متوسل می‌شن.

دوستام گفت: بله این هم از آثار وجود حضرته؛ یعنی چه ظاهر باشن چه غائب، وقتی کسی به اون حضرت متوسل می‌شه و اظهار حاجت می‌کنه حضرت جواب شو می‌دن و در زمان غیبت کبری خیلی از این اتفاقات افتاده و جمع زیادی با توسل به اون حضرت، به حاجت خودشون رسیدن و کتابهای زیادی این وقایع رو جمع آوری کردن، اما چون بعضی‌ها هم از علاقه‌ی مردم

به امام زمان سوء استفاده کردن و قضایای غیر موثق رو تو کتابشون ذکر کردن، به هر کتاب و هر نقلی نمی شه اعتماد کرد. حالا من یک نمونه از توسلات به امام زمان رو که از افراد موثق نقل شده و نمونه ای از توسل به اون حضرت در هنگام گرفتاری و درموندگیه یادداشت کردم. از رو براتون میخونم، گوش کنین:

یکی از علماء اصفهان نقل کرده است که :

"من در ایام جوانی که هنوز در حجره‌ی مدرسه بسر می بردم، به دعوت جمعی، قرار شد که در محله‌ای منبر بروم. البته به من گفتند: در همسایگی منزلی که قرار است منبر بروم، چند خانواده‌ی بهایی سکونت دارند و باید فکر آنها را هم بکنی... با همه آن سفارش و خیرخواهی‌های مردم، چون جوان بودم با شور و خلوص این امر را تقبل کردم. بعد از ده شب که پایان جلسات بود، یک مجلس مهمانی تشکیل شد و پس از صرف شام من عازم مدرسه شدم. ناگفته نماند که در این ده شب، درباره‌ی پوچ بودن بساط بهایی‌گری داد سخن داده و بطلان اساس این فرقه را آشکار و برملا ساخته بودم. در راه مدرسه بودم که ناگهان چند نفر را مشاهده کردم که پیدا بود قصد مرا دارند. به من نزدیک شدند و خیلی از من تشکر و قدردانی و تجلیل کردند، یکی دست مرا می بوسید، دیگری به عبای من می آویخت که: آقا، حقاشما چشم ما را روشن کردید...."

بعد پرسیدند که قصد کجا را دارید؟ من گفتم که می‌خواهم بروم به مدرسه، آنها گفتند، خواهش می‌کنیم امشب را به مدرسه نروید و به منزل ما بیایید. مقداری راه آمدیم به دری بزرگ و محکمی رسیدیم. در را باز کردند، وارد شدیم. در را از پشت، از پایین، از وسط و بالا، بستند. وارد اتاق که شدیم ناگهان چندین نفر دیگر را دیدم که همه ناراحت و خشمگین نشسته‌اند؛ آنان هیچ توجهی به آمدن من نکردند و جواب سلام مرا هم ندادند. من فکر کردم شاید بین خودشان ناراحتی دارند. بعد که ما نشستیم، یکی از اینها به تندی خطاب به من کرد که:

سید... این‌ها چه حرف‌هایی است که بالای منبر می‌گویی؟ (این عتاب همراه با تهدید بود) من رو کردم به یکی که چرا این آقا این‌گونه حرف می‌زند. همگی گفتند: بلی، درست می‌گوید! تازه فهمیدم که اینها همه بهایی هستند و قصد انتقام کشیدن از مرا دارند. بالاخره چاقو و دشنه آماده شد و گفتند: که امشب، شب آخر تو است و تو را خواهیم کشت. من گفتم که خوب، چه عجله‌ای دارید؟ شب خیلی بلند است و من یک نفر در دست شما آدم‌های مسلح؛ کشتن که کاری ندارد، ولی توجه کنید که سخنی بگوییم.

با تأمل و مشورت و بگو مگو مهلت دادند که من حرف‌ام را بزخم گفتم: من پدر و مادر پیری در هرند (قریه ایشان) دارم که مرا باز حمت به شهر فرستادند

که درس بخوانم و به مقامی برسم و کاری بکنم. اکنون خبر مرگ من برای آنها خیلی گران است. شما برای خاطر آنها دست از کشتن من بردارید. جواب ایشان تندی و تلخی بود که چه حرفهایی می گوید، یا الله راحت اش کنید. دوباره گفتم: شب بلند است و عجله ای ندارید ولی حرف دیگری هم دارم. گفتند حرف آخرت باشد، بگو. گفتم: شما با این کار امامزاده‌ی واجب‌التعظیمی پدید می آورید و مردم بر مرقد من ضریحی درست خواهند کرد و سالهای سال به زیارت من خواهند آمد و برای من طلب رحمت و ادای احترام و برای قاتلان من که شماها باشید، نفرین و لعن خواهند کرد. پس بیایید برای خاطر خودتان از این بدنامی، از این کار منصرف شوید. باز همچنان سرو صدایی بلند شد که خلاص اش کنید و اینها چه حرفهایی است! من دوباره گفتم: پس اکنون که عزم جزم برای کشتن من دارید، رسم این است که دم مرگ یک وضویی بسازیم و توبه‌ای و نمازی به جا آوریم. به اصرار، این پیشنهاد مراقبول کردند و برای اینکه احتمال می دادند شاید من مسأله‌ی وضو را بهانه کرده‌ام تا در حیاط فریاد کنم و به همسایه‌ها خبر دهم، مرادر حلقه‌ای از دشنه و خنجر به‌دستان، برای انجام وضو به حیاط آوردند. من بعد از وضو، نماز را شروع کردم و قصد کردم که در سجده آخر هفت مرتبه بگویم:

"المستغاث بک یا صاحب الزمان".

با حضور قلب مشغول نماز شدم. در اثنای نماز بود که درب خانه را زدند، اینها مردد بودند که درب را باز کنند یا نه؟ ناگهان درب باز شد، و پس از لحظاتی شخصی وارد شد و آمد پهلوی من و منتظر ماند که من نماز را تمام کنم. پس از اتمام نماز، دست مرا گرفت و به قصد بیرون بردن از خانه، راه افتادیم. این بیست نفری که لحظه‌ای پیش، همه دست به دشنه بودند که مرا بکشند، گویی همه مجسمه بودند که بر دیوار نصب‌اند، دم هم بر نیاموردند و ما از خانه بیرون رفتیم. شب گذشته بود و درب مدرسه بسته بود. به دم درب که رسیدیم، درب مدرسه هم باز شد و ما داخل مدرسه شدیم. من به آن آقای بزرگوار عرض کردم که بفرمایید به حجره‌ی کوچک من تا به شما خدمتی نمایم.

جواب فرمودند که: من باید بروم^۱. و من از ایشان جدا و وارد حجره شدم. دنبال کبریت بودم که چراغ روشن کنم، ناگهان به خود آمدم که: این چه

۱ - باید توجه داشت که وجود مقدس امام زمان علیه السلام گاهی شخصاً به یاری دوستان‌شان می‌آیند و گاهی هم اشخاصی را برای انجام این امور می‌فرستند. لذا در این گونه فریادرسی‌ها یقین پیدا نمی‌شود که آن فریادرس شخص امام زمان علیه السلام بوده، اما در هر حال این یاری و کمک از ناحیه‌ی آن حضرت بوده است.

داستانی است؟ من کجا بودم؟ چه شد؟ چگونه آمدم، و اکنون کجایم؟ به دنبال آن بزرگوار روان شدم ولی اثری از او نیافتم.

صبح، خادم با طلبه ها دعوا داشت که چرا درب مدرسه را باز گذاشته اند و اصلاً چرا بعد از گذشتن وقت آمده اند...

و همه ی طلاب اظهار بی اطلاعی می کردند. تا آمدند سراغ من که چه کسی برای شما درب را باز کرد؟ من گفتم: من که آمدم درب باز بود و ما جرارا کتمان کردم.

صبح همان شب همان افراد آمدند سراغ مرا گرفتند و به حجره ام وارد شدند و اظهار داشتند: شما را قسم می دهیم به جان آنکه دیشب شما را از مرگ و ما را از گمراهی و ضلالت نجات داد راز ما را فاش نکن و پس از گفتگوهایی که با هم داشتیم به برکت عنایت امام زمان علیه السلام آن ها هم هدایت شدند.

من همچنان این راز را در دل داشتم و به احدی نمی گفتم تا مدتی بسیار بعد از آن، اشخاصی از تهران آمده بودند منزل ما و گفتند: جریان آن شب را بازگو کنید. معلوم شد که آن بهایبان که هدایت شده بودند ماوقع را برای دیگران نقل کرده اند.

تا اینجا دو مورد از کارهای امام زمان در عصر غیبت مطرح شده بود. مورد سوم را یکی دیگر از بچه ها این طور بیان کرد:

امام زمان علیه السلام کسانی رو که طالب فهم دین خدا و کسب معرفت باشند یاری می کنند. یعنی در این زمان که حضرت ظاهر نیستند، اگه کسی واقعاً بخواد راه درست رو پیدا کنه و به حقیقت برسه، حضرت با فراهم نمودن شرایط مناسب کمک اش می کنن که به معرفت و شناخت صحیح برسه و راه کمال رو طی کنه و در این مورد به یک داستان واقعی جالب هم برخورد کردم که اونو یادداشت کردم تا براتون بخونم:

یکی از علماء بزرگ به نام آقامیرزا حسن کرمانشاهی که از جهت احاطه بر علوم مختلف در روزگار خود موقعیت ویژه ای داشت می گوید:

روزی در مدرسه ی سید نصرالله (ظاهرأ در تهران) نشستیم بودم. طلبه ای ژنده پوش و ژولیده موی مستقیم نزد من آمد و گفت: آقامیرزا کلید حجره ی شانزده را به من بده و از امروز برایم کتابی را تدریس کن. من گویا چاره ای جز پذیرش خواسته اش نداشتم، فوراً تسلیم شده و کلید حجره را دادم و برایش درس را شروع کردم. در حالی که تدریس آن کتاب کار یک طلبه بود و من سالها قبل این کتاب را تدریس کرده بودم (و معمول نبود شخصی در سطح علمی من کتابی در سطح پایین را تدریس کند) مدتی برای او درس گفتم. یک شب هم سرم از کثرت مطالعه و اشتغال من ناراحت شد. من به ناراحتی او پاسخ نگفتم. ولی شب بعد هرچه دنبال کتاب گشتم آن را پیدا نکردم (معلوم شد

خانم نقشه‌ای کشیده که من درس را تعطیل کنم!) دو سه روزی بی مطالعه درس گفتم تا اینکه یک روز آن طلبه به من گفت: ای شیخ چرا بی مطالعه درس می‌گویی؟ به او گفتم: کتاب‌ام را گم کرده‌ام. گفت: همسرت آن را در محل رختخواب‌ها، زیر رختخواب سوم پنهان کرده‌است. از اطلاع او بر این ماجرا شگفت زده شدم و کتاب را در همان جا پیدا کردم. بالاخره به طلبه گفتم: تو کیستی؟ گفت: کسی نیستم. گفتم: روزی که رسیدی، مستقیم نزد من آمدی و نام مرا بر زبان بردی و کلید حجره‌ی شانزده را که خالی بود خواستی و درخواست درس گرفتن کتاب منطق کردی و امروز از جای کتاب خبر دادی و این همه، بی علت نیست، سرگذشت‌ات را برایم بگو.

آن طلبه گفت: طلبه‌ای هستم از اطراف شاهرود. پدرم عالمی زاهد و خدمتگزاری واقعی بود و تمام امور دین اهل روستا با او بود. او میل زیادی به درس خواندن من داشت ولی من برخلاف میل او روزگار را به خوشگذرانی سپری کردم. بالاخره پدرم پس از سالیانی دراز که به مردم خدمت کرد از دنیا رفت.

پس از پایان مراسم ختم پدرم، مردم جمع شدند و لباس او را به من پوشاندند و مسجد و محراب‌اش را واگذار نمودند. دو سه سالی نماز خواندم، سهم امام گرفتم، هدایای مردم از قبیل گوسفند و روغن و ماست و پنیر و پول

قبول کردم و غاصبانه و بدون استحقاق خوردم و مسائل دینی را برای مردم از پیش خود گفتم. روزی به فکر فرو رفتم که طی طریق به این اشتباه تا کی؟ چند روز دیگر عمرم به سر می آید و به دادگاه برنخ و قیامت می روم، جواب حق را در برابر این وضع چه خواهم داد؟ و لذا تصمیم خودم را گرفتم و از تمام مردم دعوت کردم که روز جمعه برای امر مهمی به مسجد بیایند. همه آمدند. به منبر شدم و وضع خود را بازگو کردم (و از ناحق گرفتن وجوه تا اشتباه گفتن مسائل همه را گفتم). مردم مرا از منبر به زیر آوردند و تا قدرت داشتند از ضرب و شتم فرو گذار نکردند و پس از آن، با لباسی پاره و مندرس و بدون داشتن وسیله با پای پیاده به سوی تهران حرکت کردم.

در سرآزیری راه تهران به شخص محترمی که آثار بزرگی از چهره‌ی او پیدا بود برخورددم. او مرا به اسم صدا کرد و نشانی شما و مدرسه‌ی شما را به من داد و اینک هم اکثر روزها او را می بینم. مسأله‌ی کتاب و محل اختفاء آن را هم او به من گفت.

میرزای کرمانشاهی که از گفته‌های او متعجب شده بود و آثار الهی مبارزه با نفس و ترک هوی را در آن طلبه می دید، دریافت که این شخص با وجود مقدس امام عصر علیه السلام روبرو شده و حضرت را نشناخته است و لذا به او گفت: ممکن است از دوست خود اجازه بگیری تا لحظه‌ای به شرف ملاقات او نائل

گردم؟ طلبه گفت: این کار مشکلی نیست، من او را می بینم و زمینه‌ی ملاقات تو را با وی فراهم می‌سازم.^۱

چون روز دیگر شد طلبه‌ی شاهرودی گفت: دوست من به تو سلام رساند و گفت شما مشغول تدریس باشید. میرزا گفت: این بار نیز اگر او را دیدی، اجازه بگیر من از دور جمال مبارک‌اش را زیارت کنم. گفت: مانعی ندارد. رفت که اجازه بگیرد، دیگر باز نگشت و مراد در حسرت دیدارش خون جگر کرد.^۲

جلسه حال معنوی خوبی پیدا کرده بود و بچه‌ها که با دقت به این داستان‌ها گوش کرده بودند، از اینکه حضور فعال امام زمان علیه السلام در جامعه و توجه ایشان را به دوستان‌شان بهتر از قبل درک کرده بودند بسیار شادمان بودند. نوبت یکی دیگر از بچه‌ها شد. او چهارمین مورد از آثار وجود امام زمان علیه السلام در عصر غیبت را چنین مطرح کرد:

۱ - منظور آن طلبه از اینکه "من او را می بینم" این بوده که آن شخص بزرگوار در مسیر من قرار می‌گیرند و خود را به من می‌نمایانند زیرا بر اساس روایات، هیچ کس در زمان غیبت کبری به دلخواه خودش نمی‌تواند به خدمت حضرت برسد، و اگر کسی ادعا کند من با حضرت مرتبط هستم و می‌توانم هر وقت بخواهم خدمت برسم و شما را به محضر حضرت ببرم، باید او را تکذیب نمود.

۲ - عرفان اسلامی / ج ۹ ص ۱۲۸ با اندکی تلخیص و تصرف

"پیشگیری از انحراف کلی جامعه و خنثی نمودن نقشه های دشمنان" وقتی این مورد مطرح شد چند تا از بچه ها با هم گفتند: یعنی چه، چرا از همه ی انحرافات پیشگیری نکنن؟

تا دقایقی گفتگوی بچه ها درباره ی این مسأله به نتیجه ی قابل قبولی نرسید. در این موقع دوست ام که بعنوان راهنمای ما در جلسه حضور داشت گفت: دقت کنین، دنیا محل امتحان ما انسان هاست و ما به این دنیا اومدیم تا در ضمن امتحانات مختلف به رشد و کمال لایق خود برسیم و برای زندگی ابدی مون مهیا بشیم. مخصوصاً در زمان غیبت این امتحان به طور جدی تر مطرحه. اگه خداوند یا امام زمان هرگونه زمینه ی خطا و انحراف رو بکلی از بین ببرن، حالتی شبیه جبر پیش میاد و از امتحان بودن خارج می شه. مثلاً در جامعه حرفهای باطل هست ولی حرف حق هم روشن و شفاف مطرحه و هر کس طالب حق باشه می تونه با کمی دقت و تلاش به حق برسه، اما گاهی شرایطی پیش میاد که حق بکلی در معرض خطر واقع می شه و احتمال انحراف عموم مردم هست. اینجا است که امام زمان علیه السلام دخالت می کنن و حق رو روشن می کنن. برای اینکه مسأله بهتر روشن بشه یک مثال می زنم. شما مشاهده کردین در امتحانات تستی، سه گزینه ی غلط و یک گزینه ی صحیح هست تا دانش آموزان امتحان بدن و با دقت گزینه ی صحیح رو پیدا کنن و در عین حال

که گزینه های غلط هست، مسؤول جلسه دخالتی نمی کنه؛ ولی گاهی اتفاق می افته که مثلاً اشتباهی صورت گرفته و در یک مورد تمام چهار گزینه در ورقه امتحان غلط نوشته شده، اینجاست که همه ی دانش آموزان به اشتباه می افتن و راهی برای پیدا کردن جواب درست نیست. ناگهان مسؤول جلسه دخالت می کنه و اعلام می کنه توجه کنید، فلان سؤال باید تصحیح بشه و خلاصه همه رو از سردرگمی نجات می ده.

امام زمان علیه السلام هم که مسؤول حفظ دین بندگان خدا هستن تا وقتی گزینه های درست و نادرست هر دو هستن، گزینه های غلط رو بکلی از بین نمی برن تا حالت امتحان حفظ بشه اما هر جا زمینه ی انحراف کلی جامعه و به اشتباه رفتن همگان پیش بیاد، دخالت می کنن و جلوی انحراف رو می گیرن. مثل روشنگری حضرت در ماجرای "انار".

بچه ها پرسیدند: ماجرای انار چیه؟

دوستام گفت: این کتاب رو آوردم تا همین قضیه رو با هم بخونیم.

و بعد در حالی که کتاب را ورق می زد تا جای داستان انار را پیدا کند خطاب

به بچه ها **گفت:** کی برامون می خونه؟

یکی از بچه ها داوطلب شد و کتاب را گرفت و شروع به خواندن کرد:

داستان انار

در دوران سیطره‌ی آشکار انگلستان و انگلیسی‌ها بر جزایر خلیج فارس از جمله بحرین کنونی، به کمک آنها حکومت و نظامی بر آنجا تسلط یافته و مستقر شده بود که با مذهب اهل بیت علیهم السلام میانه‌ی خوبی نداشت و با اینکه بیشتر ساکنان آن جزیره را شیعیان و دوستداران خاندان وحی و رسالت تشکیل می‌دادند، نظام حاکم، سنی مذهب بود و با آنان سر ناسازگاری داشت. امیر جزیره، فردی سنی مذهب و متعصب بود و بدتر از آن وزیری داشت که عنصری خشن و کینه‌توز، و نسبت به خاندان وحی و رسالت و دوستداران آنان بسیار بداندیش و بدخواه بود.

او همواره در پی نقشه‌ای بود تا شیعیان را زیر فشار قرار دهد تا آنان به هر صورت ممکن از راه و رسم خویش بازگردند و به راه و رسم او در آیند، اما هرگز در این راه موفق نبود و در برابر آنان از نظر منطق و استدلال، ضعیف و ناتوان می‌ماند.

از این رو مدتها فکر کرد و با یک نقشه‌ی حساب شده‌ی ابلیسی، روزی نزد امیر رفت و گفت: قربان! خدا را بنگر و سند حقانیت و درستی مذهب اهل سنت را...

امیر نگاه کرد، دید وزیر اناری آورده است که بر روی آن گویی بطور طبیعی این جملات نگاشته شده است:

لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر و عمر و عثمان و
علی خلفاء رسول الله

امیر انار را گرفت و شگفت زده به آن نگریست و وزیر را تحسین کرد و
پرسید که انار را از کجا آورده است؟

وزیر بدانندیش و توطئه گر گفت: قربان! مهم این است که این بزرگترین
سندِ حقانیتِ اهل سنت است و باید شیعیان را مجبور سازید که از چهار راه یکی
را برگزینند.

امیر گفت: کدام چهار راه؟

گفت: یا پاسخی برای این دلیل استوار و محکم ما بیاورند که نخواهند
توانست و یا به مذهب مادر آیند و یا مردان شان قتل عام و زنان شان به اسارت
گرفته شوند و اموال شان را به غنیمت بگیریم و یا بسان یهود و نصاری، مجبور
به پرداخت جزیه و تحمل ذلت و خفت شوند.

امیر که سخت تحت تأثیر او قرار گرفته بود پذیرفت، از این رو دستور صادر
شد که بزرگان شیعه را دعوت کنند و مسأله را با آنان در میان گذارد.

روز موعود فرا رسید. بزرگان شیعه به دعوت حکومت گرد آمدند. مجلس
پرشکوهی به نظر می رسید، از مذاهب گوناگون حضور داشتند و کسی جز
سران حکومت از نقشه خبر نداشت. هنگامی که مجلس آماده شد حاکم بحرین
پس از بیان انگیزه‌ی دعوت از رهبران مذاهب، باحیله‌گری بسیار موضوع انار

را طرح کرد و آنگاه تصمیم خویش را نیز به اطلاع حاضران رسانید و آن انار را نیز به همه نشان داد و ساعتی فرصت داد تا علمای شیعه و بزرگان آنان، هر کدام از راههای چندگانه را که می‌خواهند برگزینند.

بزرگان شیعه با دیدن انار و شنیدن نقشه‌ی ظالمانه و فریبکارانه‌ی حاکم و تهدید او دچار اضطراب شدیدی شدند، چرا که توضیحی برای انار نداشتند. به همین جهت تنها راهی که به نظرشان رسید، این بود که سه روز مهلت خواستند تا تصمیم خود را بگیرند.

آنان پس از پایان مجلس شوم حاکم، در کنار هم نشستند تا چاره‌ای بیندیشند. به همین جهت پس از گفتگوی بسیار، هنگامی که از همه جا نومید و مأیوس شدند، تصمیم گرفتند که به فریادرس درماندگان، امام عصر علیه السلام توسل جویند و حل مشکل بفرنج جامعه‌ی خویش و نقش بر آب شدن نقشه‌ی شوم دشمن را از او بخواهند.

برای این کار، ده تن از شایستگان خویش را برگزیدند و آنان نیز از میان خویش سه نفر را انتخاب کردند تا هر کدام شبی رو به بیابان نهاد و ضمن راز و نیاز با خدا و توسل به حجت حق، حضرت مهدی علیه السلام از او مدد بخواهد.

به همین جهت شب اول یکی از آن سه نفر رفت و از شامگاه تا بامداد به نماز، دعا، توسل و راز و نیاز نشست، اما بادرست خالی باز آمد و نفر دوم نیز شب دوم رفت و او نیز کاری از پیش نبرد.

شب سوم فرارسید و جناب محمد بن عیسی سر به بیابان نهاد و در بارگاه خدا با قلبی خاضع، خاشع و پراخلاص به نماز نشست و از خدا خواست که به وسیله‌ی حجّت و خلیفه‌اش امام عصر علیه السلام بندگان‌اش را مدد کند و با چشمانی اشکبار و دلی پر نور و شور، چهره‌اش را بر خاک نهاد و حضرت مهدی علیه السلام را به فریاد رسی طلبید.

در اوج سوز و گداز و مناجات بود که ندای دلنشینی گوش‌اش را نوازش داد. خوب دقت کرد، دید صدا چنین می‌گوید: "محمد بن عیسی! چرا سر به صحرا نهاده و در غم و اندوه گرفتار آمده‌ای؟"

پاسخ داد: "بنده‌ی خدا! مرا به حال خود واگذار که برای کاری خطیر آمده‌ام. پرسید: "کارت چیست؟" پاسخ داد: "جز به سرورم و امام زمان‌ام، نخواهم گفت."

فرمود: "محمد بن عیسی! خواسته‌ات را بگو! من صاحب الزمانم! بگو!"

پاسخ داد: "اگر برستی شما او باشید نیاز به بیان نیست."

فرمود: "آری! همین طور است، اینک بگویم برای چه آمده‌ای؟"

گفت: "بگوی!"

و آن حضرت ماجرای گرفتاری شیعیان را بیان فرمود و آنگاه افزود: "محمد بن عیسی! پاسخ این است، خوب بشنو."

گفت: "سرورم! سراپا گوش هستم، بفرمایید."

امام عصر علیه السلام فرمود:

"در سرای وزیر درخت اناری است، امسال پس از شکوفه زدن درخت، هنگامی که انارها شروع به رشد نمودند، او قالبی مخصوص به صورت انار ساخت و آن را به طور دقیق به دو نیم نمود و ما بین آنها را تهی ساخت، آنگاه جملات مورد نظر خویش را بر آنها نگاشت و آنها را به صورت حساب شده‌ای بر انارهای کوچک و نارس بست و انار ریز درون آن قالب‌ها رشد کرد و رسید و به تدریج آن جملات روی پوست انار نگاشته شد. از این رو بامداد فردا به سوی امیر برو و بگو پاسخ آورده‌ام، اما تنها در خانه‌ی وزیر خواهم گفت، وقتی شما چنین بگویی وزیر می‌کوشد به صورتی خود را پیش از شما به خانه برساند و قالب را نابود سازد، شما نباید اجازه دهی برود و یا با کسی سخن بگوید. به همراه امیر و وزیر و دیگران، هنگامی که به سرای وزیر وارد شدید، سمت راست حیاط، غرفه‌ای است که درب آن بسته است بگو آن را بگشایند و هنگامی که وارد شدی در طاقچه‌ی اتاق، کیسه‌ی خاصی است و آن قالب

آنجاست. آن را بردار و در برابر امیر بگذار تا فریب وزیر آشکار گردد و بدانند که این توطئه‌ی ابلیس است نه کار خدا.

اعجاز و نشان دیگر این است که به آنان بگو ما از دورن انار خبر می‌دهیم و آن این است که اگر انار را بشکنند دانه‌ای ندارد و جز دود و خاکستر در درون اش نخواهید یافت. از وزیر بخواه تا آن انار را بشکند، آنگاه خواهی دید که جز دود چیزی در درون آن نیست و دود آن بر چهره‌ی پلیدش خواهد نشست.

محمد بن عیسی، پس از دریافت جواب، باتشکر فراوان از آن حضرت و با قلبی سرشار از شادمانی و مهر و امید بازگشت، تا مرده دهد که با لطف حضرت مهدی علیه السلام گره مشکل را گشوده است.

بامداد آن شب جاودانه، بزرگان شیعه به کاخ امیر رفتند و گفتند که پاسخ لازم را آورده‌اند، اما تنها در خانه‌ی وزیر بیان خواهند کرد.

وزیر از شنیدن این جمله بر خود لرزید و اجازه خواست برای آماده ساختن اوضاع سرای خویش پیش از همه برود، اما محمد بن عیسی نپذیرفت. همه با هم رفتند و جناب محمد بن عیسی طبق آن نشانی که مولایش داده بود، قالب را دریافت و به همه نشان داد و افزود که نشان حقانیت دیگری بر راه و رسم

خاندان رسالت دارد و آن خبر دادن از دورن انار است و آن هم همان گونه شد که امام عصر علیه السلام فرموده بود.

حاکم غرق در بهت و حیرت شد و حاضران همه بر او تحسین کردند و پرسیدند: "این حقایق پشت پرده را از کجا و چه کسی آموخته است؟"

گفت: "از مولای من امام عصر علیه السلام"

امیر گفت: "امام عصر علیه السلام کیست؟"

محمد بن عیسی، امامان دوازده گانه را از علی علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام با نام و نشان و ویژگی های شان بر شمرد و خاطر نشان ساخت که او پناه و ملجاء ماست.

امیر گفت: "اینک، دستات را بده تا من نیز به مذهب اهل بیت علیهم السلام ایمان آورم."

و چنین کرد و وزیر کینه توز را نیز به مرگ محکوم ساخت. و از آن پس، سیاست خوش رفتاری را با شیعه در پیش گرفت.

پس از تمام شدن این داستان، یکی از بچه ها گفت: چقدر جالبه که یک نفر شیعه با اعتقاد به امام زمان علیه السلام احساس می کنه صاحب داره، حامی داره و اگه واقعا طالب درستی و راستی و هدایت باشه، امام زمانش به او هم کمک

می‌کنن، و موانع رو از سر راهش بر می‌دارن. ما خدا رو شکر می‌کنیم که شیعه هستیم و چنین امام مهربونی داریم.

همه‌ی بچه‌ها از آن بحث لذت می‌بردند چون واقعا گره بزرگی باز شده بود و معمای سختی داشت حل می‌شد آخر ما خیال می‌کردیم امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کار خاصی ندارند و به همین جهت از خود سؤال می‌پرسیدیم که چه می‌شد اگر ایشان در همان سالهای نزدیک به زمان قیام متولد می‌شدند؟ اما در آن جلسه متوجه شدیم که وجود امام هر چند در پس پرده‌ی غیبت باشد، چه برکات و آثار فراوانی دارد. واسطه‌ی فیض الهی، بر آوردن حوائج و گرفتاری‌ها، هدایت و راهنمایی افراد مشتاق و مستعد و حفظ جامعه از انحرافات.

ولی مثل اینکه بچه‌ها هنوز هم منتظر بودند بیشتر بدانند. **دوستام گفت:** شما موارد خوبی از آثار وجود امام علیه السلام رو پیدا کردین ولی این آثار و برکات خیلی بیشتر از اینهاست. چون وقتمون تقریباً تمومه من به یک مورد دیگه از آثار وجود حضرت اشاره می‌کنم، برای این جلسه کافیه.

از اونجا که امام زمان علیه السلام ناظر کارهای مردم و عملکرد اشخاص و جوامع با خبر هستن، دوستان حضرت و کسانی که به ایشون معتقدن، از گناه و کار خلاف چشم پوشی می‌کنن و راه درستی و تقوی در پیش می‌گیرن و این مسأله

از آثار مهم وجود حضرت بحساب میاد. مخصوصاً پیش گیری از گناه وقتی بیشتر می شه که توجه داشته باشیم حضرت در بین ما و در بازار و کوچه ما رفت و آمد می کنن و چه بسا در مسیری ما از کنار اون حضرت عبور کنیم. البته سنت خداوند اینه که اون حضرت شناخته نشن. در روایتی از امام صادق علیه السلام می خونیم: یکی از شباهتهای امام زمان مون حضرت مهدی علیه السلام به حضرت یوسف اینه که برادران یوسف با اینکه همه عاقل، فهمیده و پیامبر زاده بودن و یوسف برادرشون بود نه شخص بیگانه، در عین حال وقتی نزد او رفتن، با او حرف زدن، تجارت کردن، بر خوردهای مختلفی داشتن اما اونو نشناختن چون خدا نمی خواست. امام زمان ما هم بین مردم رفت و آمد می کنن. در بازارها و حتی مجالس ما قدم می گذارن اما چون خدا نمی خواد کسی اون حضرت رو نمی شناسه.

با توجه به این حقیقت، شخصی که معتقد به اون حضرت باشه، مراقبت بیشتری نسبت به رفتار و گفتار خودش خواهد داشت. قضیه ی عجیبی در همین زمینه روایت شده که افراد موثقی اونو نقل کردن. دو نفر با هم دوست بودن. یک روز یکی از اونا به دوست اش می گه: ما خیلی حدیث شنیدیم و برای دیگران هم نقل کردیم اما خودمون بهش عمل نکردیم. حالا بیا به این یک حدیث عمل کنیم که میگه: "المؤمن مرآه المؤمن" مؤمن برای مؤمن دیگه

بمنزله‌ی آینه است و باید عیب‌های او نو به‌طور صحیح بهش بگه تا اون مومن بتونه عیبش رو برطرف کنه.

اون دو نفر با هم پیمان بستن که برای عمل به این روایت هفته‌ای یک مرتبه با هم جلسه‌ای ترتیب بدن و عیب‌های یک‌دیگر رو تذکر بدن و صاحب عیب سعی کنه اون عیبو برطرف کنه. تا مدتی هفته یک روز جلسه داشتن و به نتیجه‌های خوبی هم رسیده بودن. هر کدوم عیبی از دیگری می‌گفت و او تلاش می‌کرد عیب‌اش رو برطرف کنه. بعد از مدتی یکی از این دو نفر خواب دید که با دوست‌اش داره راه می‌ره و در مورد یک نکته‌ی علمی با هم بحث می‌کنند، ولی هرچه او از دوست‌اش سؤال می‌کنه، دوست‌اش جواب نمی‌ده. با تعجب به دوست‌اش که در سمت چپ او راه می‌رفت نگاه کرد، دید او غرق تماشای سه خانمی است که از روبرو میان و همین باعث شده که حواس‌اش به سؤال دوست‌اش نباشه و جواب اونو نده. کسی که این خواب رو نقل کرده می‌گه در عالم خواب خیلی ناراحت شدم و برای اینکه نگاه خودم به اون خانم‌ها که پوشش درستی هم نداشتن نیفته صورت‌ام رو به سمت راست گردوندم که ناگهان صحنه‌ی عجیبی دیدم. دیدم هاله‌ای از نور وجود شخصی رو فرا گرفته به‌طوری که به‌خوبی قابل مشاهده نیست و در چند قدمی این هاله‌ی نورانی جوان خوش‌سیمایی بود که گاهی به هاله نور نگاه می‌کرد و

گاهی به دوست من که مشغول تماشای نامحرمان بود. من در عالم خواب به اون جوون خوش سیما گفتم: این آقایی که در هاله‌ای از نور قرار دارن کی هستن؟ گفت: این وجود مقدس امام زمان علیه السلام هستن که مراقب شما دو نفرند و کارهای شما رو زیر نظر دارند.

تا شنیدم که آقا امام زمان هستن، متوجه اون حضرت شدم که ناگهان از خواب بیدار شدم، اما متحیر بودم که خواب من چه مفهومی داره؟!

در اولین فرصت خودم رو به دوست ام رسوندم و خوابمو برای او تعریف کردم. او منقلب شد و گریه کرد و گفت: "براستی این بیماری در من وجود داره که هر وقت به نامحرمی می‌رسم نمی‌تونم خودمو کنترل کنم و نگاه نکنم. خواب شما درسته و من از امروز تصمیم می‌گیرم رضایت امام زمان علیه السلام رو فراهم کنم و با یقین به اینکه آقا گفتار، کردار و نگاهم رو می‌بینند و کنترل می‌کنند، دست از این گناه بردارم."

شخصی که خواب دیده این طور ادامه میده: من از اون روز دیگه رابطه‌ی خودمو با دوست ام قطع کردم. پس از مدتی وقتی منو دید گفت: دیگه چرا نیامدی جلساتمونو ادامه بدیم. من عذرخواهی کردم ولی او گفت: می‌دونم به دلیل همون خوابیه که دیدی، اما بهت بگم که من فردای اون روز که خوابت رو برام تعریف کردی، وقتی وارد خیابون شدم قبل از اولین برخورد با

خانم‌هایی که پوشش درستی نداشتن به خودم گفتم فلانی! امام زمانت تورو می‌بینن و مراقب تو هستن و مرتب همین جمله رو به زبون می‌گفتم و باور داشتم که آقا و مولا یم منو می‌بینن. این تأکید آنچنان در روحیه‌ی من اثر مثبت داشت که وقتی به اون‌ها می‌رسیدم درست به عکس روزهای قبل، هیچ رغبتی به نگاه کردن به اون‌ها نداشتم بلکه از نگاه کردن به اون‌ها بدم می‌اومد و خلاصه خیلی راحت تو نستم با یاد امام زمانم گناه رو ترک کنم.

بله دوستان عزیزم، درسته که این یک خواب بوده، اما خوابی است منطبق با واقعیاتی که در روایت‌ها اومده و این توجه به ناظر بودن امام زمان علیه السلام خیلی برای ما مفیده.

وقت جلسه تموم شده بود. بچه‌ها خیلی خوشحال بودند که حرف‌های جالب و مهمی در مورد امام زمان علیه السلام یاد گرفته‌اند. یکی از بچه‌ها گفت: من یه پیشنهاد دارم. حالا که ما فهمیدیم چه امام خوب و مهربونی داریم و ایشون چقدر به فکر ما و دلسوز برای ماست، فکر کنیم ببینیم ما نسبت به او چه وظیفه‌ای داریم و در ارتباط با او باید چه کار کنیم.

با این پیشنهاد حرف‌های مختلفی بین بچه‌ها رد و بدل شد و در نهایت تقریباً نظر هم بچه‌ها این شد: دوست من که در این دو جلسه بعنوان ناظر بر بحث‌های ما، میهمان جلسه‌ی ما بود هفته‌ی آینده در مورد وظائف ما نسبت به

امام زمان علیه السلام صحبت کند و بچه ها هم تا هفتگی آینده در این زمینه مطالعه کنند تا آمادگی لازم را پیدا کنند. با این تصمیم جلسه خاتمه یافت.



فصل نهم

" نامحرمان خلوت یار "

هر وقت مجال و فرصتی پیدامی کنم از خود می‌پرسم آیا بر استی او غایب است یا من؟ آن وقت به خود جواب می‌دهم: منم که اون قدر بر آینه‌ی قلبم زنگار نشسته و چشمام از سیاهی گناه تار شده که خود حجاب خود شده‌م و گویا شاعر خطاب به من گفته "تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز".

آری، غفلت‌ام ابری شده که جلوی تابش خورشید وجودش را گرفته. اما او همچنان خورشید است، ظاهر است و هر لحظه فیض یاری اش را به من می‌رساند، در هر گذرگاه مخاطره آمیزی مرا دریافته و ندای "ادرکنی" مرا می‌شنود. او حاضر است و ما نامحرمان خلوت اوئیم:

گفتم که روی ماهت از ما چرا نهان است
گفتا تو خود حجابی ورنه رُخِ عیان است

خدایا ما را از محرمان کوی دوست قرارده !

و آن روز هم در همین افکار بودم که به جلسه رسیدم. دوستام جلسه را پس از ذکر نام و حمد خداوند با دعا برای امام زمان شروع کرد و گفت علت این کار را در بین سخنان اش بیان خواهد کرد. سپس **گفت:** در باره‌ی با موضوع بحث این هفته یعنی وظائف ما نسبت به امام زمان علیه السلام در عصر غیبت، باید بگم از روایات و سخنان بزرگان چنین استفاده می‌شه که ما تکالیف زیادی در رابطه با امام زمان مون داریم که در کتاب‌های متعددی جمع آوری شده، من در این جلسه به چند مورد از مهم‌ترین تکالیف اشاره می‌کنم:

اولین و مهم‌ترین وظیفه‌ی ما کسب معرفت و بالا بردن سطح آشنایی خودمون در مورد اون حضرته که هرچه معرفت انسان بالاتر بره بیشتر موفق به انجام وظائف می‌شه و بسیاری از غفلت‌ها و کوتاهی‌ها به دلیل نداشتن معرفت. برای رسیدن به این هدف باید اول از خداوند توفیق بخوایم و دعا کنیم تا زمینه‌ی کسب معرفت فراهم بشه؛ همون طور که در دعاها هم به ما یاد داده‌ان بگیم :

"اللهم عرفنی نفسک... اللهم عرفنی حجتک... یعنی خدایا حجت

خودت و امام من را به من بشناسون، که اگر انسان با اخلاص و توجه این دعا

رو بخونه و از خداوند درخواست کنه، حتماً زمینه‌ی شناخت و معرفت برای او مهیا می‌شه و گاهی هم معرفت‌های ویژه نصیب بعضی می‌شه.

و علاوه بر دعا باید از هر کاری در این زمینه ازمون بر میاد کوتاهی نکنیم، چرا که امام رضا علیه السلام فرمودند:

"هر کس از خداوند توفیق طلب کند ولی در راه آن تلاش نکند خود را مسخره کرده است."

بنابراین باید ببینیم ما که توفیق شناخت امام زمان از خداوند می‌خوایم در راه این توفیق چه تلاشی کرده‌ایم؟ چند کتاب درباره‌ی امام زمان مون مطالعه کرده‌ایم؟ آیا در منزل ما که کتاب‌های داستان، رمان، هنر آشپزی، ویندوز ۹۵ و ... پیدامی‌شه، در بین اونا کتابی هم درباره‌ی شناخت امام زمان هست یا نه؟

آیا در بین نوارهایی که تو خونه داریم، نواری از یک سخنرانی خوب و مفید که معرفت‌بخش و محبت‌آور باشه در مورد امام زمان پیدامی‌شه یا نه؟
آیا در بین سؤالاتی که بر امون مهمه و دنبال به دست آوردن جوابشون هستیم و از دیگرون سؤال می‌کنیم، سؤالاتی هم مربوط به امام زمان مون هست؟ چقدر در مجالسی که به یاد حضرت برگزار می‌شه شرکت می‌کنیم تا در اون جلسات معرفت و آگاهی ما زیاد بشه؟ اگه پاسخ این سؤالات مثبته و ما به

فکر بالا بردن معرفت هستیم که خدا رو شکر، والا باید با این مسأله جدی تر برخورد کنیم. این وظیفه‌ی اول.

اما دومین وظیفه‌ای که من مطرح می‌کنم اینه که "به یاد امام زمان مون باشیم" و سعی کنیم کم کم ساعت‌های غفلت خودمون از اون حضرت رو کم کنیم.

فوائد یاد امام زمان

یکی از بچه‌ها گفت: عذر می‌خوام، من برای اینکه روشن بشم می‌پرسم. یاد حضرت چه فایده‌ای داره؟ حالا به فرض من تو نستم صبح تا شب به یاد ایشون باشم، چی می‌شه؟

دوستام گفت: سؤال خوبی کردی، شاید یه علت اینکه ماسعی نمی‌کنیم زیاد به یاد امام زمان مون باشیم همین ندونستن فایده هاست. دقت کنین، اصلاً "به یاد بودن" یکی از نشانه‌های دوستی و محبت و هر دوستی به یاد دوستش هست. لابد برای شما هم اتفاق افتاده که گاهی به دوستی برخورد کردیم، او پس از احوالپرسی گفته اتفاقاً امروز صبح به یاد تو بودم، همین خبری که او به شما می‌ده و می‌فهمید به یادتون بوده، شما رو خوشحال می‌کنه و محبت او رو در دل شما زیاد می‌کنه. او با این کارش اعلام کرده که واقعاً به شما علاقه داره. ما هم هرچه بیشتر به یاد امام زمان مون باشیم، بیشتر به اون حضرت اظهار ارادت و علاقه کردیم.

نکته‌ی دیگر اینکه دوستی و محبت دو طرفه‌س. وقتی شما متوجه شدین دوست‌تون به یاد شما بوده، شما هم بیشتر به یاد او هستین و گاهی برایش دعا می‌کنین و...

ما هم وقتی زیاد به یاد امام زمان باشیم، متقابلاً اون حضرت هم به یاد ما هستن و دعای خیر حضرت پشت سر ماست.

سومین نکته اینکه یاد امام زمان بهترین کمک برای انتخاب راه صحیح و عمل درست در زندگی ماست. وقتی که بازمینه گناه و کار نادرستی مواجه می‌شیم آگه همون موقع به یاد امام زمان باشیم و متوجه باشیم که حضرت از حال ما با خبر هستن، این معرفت و این یاد، می‌تونه بهترین کمک مادر ترک گناه باشه و اون زمانی که بازمینه‌ی کار خوب و انجام وظیفه‌ای برخورد می‌کنیم، یاد اون حضرت بهترین مشوق برای انجام اون کار خوبه و وقتی گرفتاری و سختی به سراغ ما بیاد، ناامید نمی‌شیم و خودمون رو در بن بست نمی‌بینیم؛ بویژه وقتی این جمله‌ی حضرت یادمون بیاد که در نامه‌ای به شیخ مفید نوشتن: "... ما بر اخبار و احوال شما آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع شما بر ما پوشیده و مخفی نیست."

صحبت که به اینجا رسید یکی دیگه از بچه‌ها گفت: با این همه فایده‌هایی که در یاد حضرت هست، پس ما خیلی ضرر کردیم که کم به یاد امام زمان مون

بودیم. چطور می‌تونیم این "یاد" رو زیاد کنیم و بیشتر به فکر اون حضرت باشیم؟

چگونه بیشتر به یاد امام زمان علیه السلام باشیم؟

دوستام گفت: پاسخ این سؤال آسونه، با فکر کردن می‌تونیم کارهایی رو که باعث می‌شه ما به فکر حضرت باشیم بشناسیم. همین الان، هر کی هر چی به ذهن‌ش می‌رسه بگه.

در این موقع هر کدام از بچه‌ها نکته‌ای گفتند که مجموعاً این موارد جمع آوری شد:

۱. گاهی نام حضرت را به زبان بیاوریم و حضرت را صدا بزنیم: "یا صاحب الزمان"، "یا مهدی"، "یا بقیه الله"، "یا ابا صالح"، "یا حجه بن الحسن" و ...

۲. در هنگام تشکر از یکدیگر برای هم دعا کنیم و در آن دعا نام حضرت را ببریم، مثلاً بگوییم: "انشاء الله امام زمان از شما راضی باشن" یا وقتی کسی خبر خوشی به مامی دهد بگوییم: "انشاء الله بامزدهی ظهور امام زمان دلت شاد بشه".

۳. تابلوهایی در منزل، محل کار و نوشته یا برچسبی در داخل خودرو، بر روی جلد کتاب و ... داشته باشیم که ما را به یاد آن حضرت بیندازد.

۴. داشتن برنامه‌ای مشخص برای خواندن دعاها و زیارت‌های مربوط به آن حضرت؛ مثلاً ممکن است کسی با خودش قرار بگذارد که هر روز بعد از نماز صبح "دعای عهد" و قبل از خواب "زیارت آل یاسین" را بخواند و به این ترتیب هم در آغاز و هم در پایان روزش به یاد حضرت هست. دعای عهد دعایی است که از قول امام صادق علیه السلام نقل شده و آن حضرت توصیه کرده‌اند چهل صبح این دعا خوانده شود و به منزله‌ی تجدید عهدی با امام زمان است. این دعا در کتاب مفاتیح بعد از دعای ندبه نقل شده و زیارت آل یاسین زیارتی است که خود امام زمان علیه السلام به دوستان‌شان تعلیم داده و توصیه کرده‌اند برای توجه به آن حضرت از این زیارت استفاده شود. این زیارت هم در اواخر مفاتیح مقداری قبل از دعای ندبه ذکر شده است.

۵. مطالعه‌ی کتاب‌ها و نوشته‌های مربوط به آن حضرت.

۶. زیارت مکان‌های منصوب به حضرت و مکان‌هایی که حضرت به آنها توجه خاصی دارند؛ نظیر مسجد جمکران.

هنگامی که صحبت از مسجد جمکران شد یکی از بچه‌ها پرسید: آیا این درسته که می‌گن هر کس چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران بره امام زمان علیه السلام رو می‌بینه؟

دوستام گفت : مشهور همینه و خیلی هم اتفاق افتاده که افرادی چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران رفته‌ن و از دست امام زمان حاجت گرفته‌ن.

یکی از بچه‌ها گفت : شما خودتون کسی رو می‌شناسید که چنین توفیقی پیدا کرده باشه .

دوستام گفت : بله در شهر ما (مشهد) آقای هست که از همین راه حاجت گرفته و من خودم اون رو دیده‌م و افراد موثق و صدر در صد مورد اعتماد من که او رو از قدیم به درستی و راستی می‌شناخته‌ن پیش من گواهی دادن که ماجرای او کاملاً مطابق با واقع است و بعد از اینکه من ماجرای او رو از این افراد شنیدم، مطلع شدم در کتابی هم ماجرای او را نوشته‌ن، که خوشبختانه کتاب همراه من هست. برای اینکه دقیق تر نقل شده باشه بیاین از روی کتاب بخونین.

بعد صفحه‌ی مورد نظرش را آورد و کتاب را به یکی از بچه‌ها داد و او شروع به خواندن کرد:

شخصی به نام آقای بلورساز خادم کشیک دوم آستان قدس رضوی ماجرای شفا گرفتن خود را از امام زمان علیه السلام چنین نقل می‌نماید:

"من مبتلا به درد دندان شدم، برای کشیدن دندان پیش دکتر رفتم. گفت: غده‌ای هم کنار زبان شماست که باید عمل شود. با آن عمل من لال شدم و دیگر هرچه خواستم حرف بزنم نمی‌توانستم و همه چیزها را می‌نوشتم. هر چه پیش دکترها رفتم درمان نشد. خیلی گرفته و ناراحت بودم. چند ماه بعد خانم بنده برای رفع درد دندان، پیش دکتر رفت. وقت کشیدن دندان ترسی و وحشتی برایش پیدا شد. دندان پزشک می‌پرسد: چرا می‌ترسی؟

می‌گوید: شوهرم دندانی کشید و ما جراراً کلاً برای دکتر می‌گویید. دکتر می‌گوید: عجب! آن شوهر شماست؟ می‌گوید: آری.

دکتر می‌گوید: در عمل جراحی عصب گویایی صدمه دیده و قطع شده و این باعث لال شدن ایشان است و دیگر فایده ندارد.

زن خیلی ناراحت به خانه برمی‌گردد و شب خواب‌اش نمی‌برد. مرد می‌پرسد: چرا ناراحتی؟ می‌گوید: حقیقت این است که دکتر گفته شما خوب نمی‌شوید. ناراحتی مرد زیادتر می‌شود و به تهران می‌آید. شخص محترمی به ایشان می‌فرماید: راهنمایی من این است که چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران بروی، اگر شفایی هست در آنجاست. تصمیم جدی می‌گیرد و لذا از مشهد که برمی‌گردد ترتیبی می‌دهد که

شبهای سه شنبه در تهران باشد و شبهای چهارشنبه به مسجد جمکران مشرف شود.

در هفته‌ی سی و هفتم که نماز می‌خواند و برای صلوات سر به مهر می‌گذارد، یک وقت متوجه می‌شود که همه جا نورانی شد و یک آقای وارد شد و مردم به دنبال او هستند، می‌گویند حضرت حجت است. خیلی ناراحت می‌شود که نمی‌تواند سلام بدهد. لذا در کناری قرار می‌گیرد ولی حضرت نزدیک او آمده و می‌فرماید: سلام کن. اشاره به زبان می‌کند که من لالم و الابی ادب نیستم. حضرت بار دوم می‌فرماید سلام کن. بلافاصله زبانش باز می‌شود و سلام می‌گوید. در این هنگام پرده کنار می‌رود و خود را در حال سجده می‌بیند.

این ماجرا را افرادی که آن آقا را قبل از لال شدن و در حین لالی و بعد از لالی دیده بودند در محضر حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی شهادت دادند.

مسجد جمکران

وقتی خواندن این قضیه تمام شد یکی از بچه‌ها گفت: اصلاً این مسجد جمکران کی ساخته شده و چرا می‌گن امام زمان به اون توجه دارن و اونجا رفت و آمد می‌کنن؟

اینجا بود که دوست ام داستان مسجد جمکران را به طور خلاصه تعریف کرد و چون جلسه طولانی شده بود بقیه‌ی بحث را به جلسه‌ی آینده موکول کرد و تنها چند کتاب برای مطالعه‌ی ماجرای این مسجد که به گفته‌ی او در اوائل غیبت کبرای امام زمان و به دستور آن حضرت ساخته شده معرفی کرد. من که خیلی مشتاق شده بودم داستان این مسجد و چگونگی ساخته شدن آن را بدانم همان جا با خود عهد کردم تا از جلسه بیرون رفتیم به کتابفروشی‌ها مراجعه کنم و دست کم یکی از این کتاب‌ها را بخرم و همین کار را هم کردم. خوشبختانه با اینکه روز جمعه بود، یکی از کتابفروشی‌ها باز بود. کتاب مورد نظر را خریدم و تا به خانه رسیدم معطل نکردم و کتاب را باز کردم و شروع کردم به خواندن داستان ساخته شدن مسجد جمکران:

"حسن بن مُثله" که فردی درست اندیش، شایسته کردار و شیفته‌ی خاندان وحی و رسالت بود، از روستایی به نام "جمکران" قامت برافراشت. روستای زادگاه او "جمکران"، آن روز نه شهرت بسیاری داشت و نه آوازه‌ی بلندی. روستایی ساکت و آرام در دشتی خشک و سوزان و با درختانی از انار سر بر دامنه‌ی رشته کوهی کم ارتفاع نهاده و به خواب عمیقی فرو رفته بود. آن روز چه کسی می‌دانست که سرانجام در این دشت خشک و سوزان روزی

بنایی پرشکوه و سرشار از معنویت و عظمت که چشم هر تماشاگر درست اندیشی را خیره می‌سازد و قلب هر صاحب‌دلی را غرق در امید و نوید شادمانی می‌کند، برپا می‌گردد و هر هفته و ماه و سال میلیون‌ها انسان از نقاط دور و نزدیک به سوی این پایگاه روح‌پرور و جان‌بخش، بار سفر می‌بندند؟

آری، آن روز کسی از امروز مسجد پرشکوه "جمکران" خبر نداشت و جناب "حسن بن مثله" به دیدار امام زمان نایل شد و فرمان ایشان را همراه با نشانه‌هایی تردید‌ناپذیر برای ساختن این مسجد برای مردم آورد. او ماجرا را چنین نقل می‌کند:

سالارت تو را فراخوانده است

درست شب سه شنبه، هفدهمین شب ماه پربرکت رمضان به سال ۳۹۳ هجری قمری بود و من در روستای زادگاه خویش "جمکران" در خانه‌ی خود خفته بودم. پاسی از نیمه شب گذشته بود که ناگاه گروهی به سرای من آمدند مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: "حسن! به پا خیز و به دعوت سالارت امام عصر پاسخ گوی! چرا که آن گرامی اینک تو را فرامی‌خواند." لحظات وصف‌ناپذیر بود. به سرعت به پا خاستم، به خود آمدم و ناباورانه آماده‌ی دیدار شدم. شتابان به در خانه آمدم که با چهره‌هایی وزین و پرشکوه روبرو شدم. سلام و درودی گرم نثارشان کردم و آنان نیز با لطف و

محبت بسیار پاسخ مراد دادند. با اشاره‌ی آنان حرکت کردیم و تا نقطه‌ای که اینک مسجد جمکران است مراراهنمایی و همراهی نمودند. در آنجا تختی بسیار زیبا دیدم که فرشی بر آن گسترده و پشتی‌هایی بر آن نهاده‌اند و جوانی پرشکوه و پرصلابت که حدود سی ساله می‌نماید و بسان خورشید نور افشانی می‌کند بر آن بساط مجلل تکیه زده و در برابرش سالخورده‌ای وزین و بزرگوار نشسته و جمعی هم با جامه‌های سفید و سبز، باشکوهی خیره‌کننده در اطراف او بودند.

آنان را نشناختم اما به گونه‌ای برایم روشن شد که آن خورشید جهان افروز که در اوج کمال و جمال و در نهایت شکوه و عظمت بر آن تخت تکیه زده، محبوب جان‌های پاک امام عصر است و آن سالخورده‌ی وزین و با عظمت که در برابر او قرار دارد حضرت خضر می‌باشد.

پیام ما را برسان

سالخورده‌ی خوش سیما که حضرت خضر بود مرا دعوت به نشستن کرد و پس از آنکه ناباورانه به دیدار کعبه‌ی مقصود و قبله‌ی موعود مفتخر شدم، سالارم رو به من کرد و مرا به نام و نشان خواند و فرمود: "حسن! آمدی؟" گفتم: "آری سرورم!"

پس از لطف و کرامت بسیار، فرمود: "اینک نزد کشاورز این زمین "حسن بن مسلم" برو و این پیام را از سوی ما به او برسان."

پرسیدم: "کدام پیام سالارم؟"

فرمود: "بگو شما اکنون سالهاست که این زمین را کشت می‌کنی و ما آن را از بین می‌بریم، شما آن را آباد می‌کنی و ما آثار غاصبانه را محو می‌کنیم. اینک در سالی که در پیش است باز همان تصمیم را داری، اما آگاه باش که اولاً بر این کار مجاز نیستی و نباید به آن اقدام کنی. به علاوه باید بهره‌ای را که تا کنون از این زمین گرفته‌ای برگردانی تا در این مکان شریف مسجدی برپا گردد، چرا که این زمین، پر شرافت و مقدس است و خداوند آن را از دیگر زمین‌ها امتیاز بخشیده و تو آن را به زمین‌های خود افزوده‌ای و با خیره‌سری آن را غصب نموده‌ای."

پس از شنیدن سخنان دلنشین و جان‌بخش آن گرامی گفتم: "سرورم! به دیده‌ی منت برای انجام خدمت با همه وجود آماده‌ام، اما باید همراه این پیام جان‌بخش، نشانی باشد، چرا که مردم، پیام بدون نشان و دلیل آشکار را از من نمی‌پذیرند و گفتارم را باور نمی‌دارند و سخن‌ام را تصدیق نمی‌کنند."

فرمود: "درست است! ما نشان صداقت و راستی تو و علامت درستی پیام را در همین جا قرار خواهیم داد. شما برو و پیام ما را برسان، در این مورد مطمئن باش و با قوت قلب کارت را انجام بده."

فرمان بنیاد مسجد شکوهمند جمکران

آن گرانمایه‌ی عصرها و نسل‌ها، خطاب به من فرمود:

۱. نخست نزد "سید ابوالحسن" بشتاب و به او بگو که به همراه تو حرکت کند و کشاورز این زمین را بخواهد و منافع سالهای گذشته آن را از او بازستاند.
۲. پس از آن به کمک مردم خیرخواه و علاقه‌مند، بی درنگ طرح مسجد پرشکوهی را در این زمین بیفکند.
۳. از منافع املاکی که در "رهبق" در ناحیه‌ی "اردهال" می‌باشد و از آن ماست، برای تکمیل ساختمان این مسجد استفاده کند و به او بگو که ما نصف ملک "رهبق" را وقف این مسجد نموده‌ایم. بنابراین، همه ساله بهره‌ی آن را به ساختمان این مسجد برساند و در راه شکوه و عظمت آن مصرف نماید.
۴. به مردم بگو این مکان مقدس را گرامی دارند و عارفانه و با اخلاص بدانجا روی آورند و در این مکان پر معنویت و شریف این گونه به نیایش پروردگارشان برخیزند.

آداب مسجد جمکران

آن گرامی، آداب نیایش و عبادت و راز و نیاز با خدا در این مکان مقدس را

بدین صورت بیان فرمود:

۱. کسانی که به اینجا مشرف می‌شوند نخست دو رکعت نماز تحیت مسجد بخوانند و آن بدین صورت است: در هر رکعت پس از سوره‌ی مبارکه‌ی حمد، هفت بار سوره‌ی اخلاص و هفت بار ذکر رکوع و سجود مقرر شده است.

۲. پس از نماز تحیت مسجد، دو رکعت نماز به نیت نماز "صاحب الامر" بخوانند که آن هم بدین گونه مقرر شده است:

پس از نیت و شروع سوره‌ی فاتحه تا جمله‌ی "ایاک نعبد و ایاک نستعین" بخوانند و آنگاه این جمله را یکصد بار با همه‌ی وجود و شور و اخلاص تلاوت و زمزمه کنند و بعد سوره را تمام کنند و ذکر رکوع و سجده‌ها را نیز هفت مرتبه بخوانند و رکعت دوم را نیز همین گونه ادامه دهند.

پس از نماز، در برابر خدا سر تعظیم و تواضع فرود آورند و او را بزرگ بدارند و ستایش کنند و تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را بیاورند و آنگاه سر به سجده نهند و یکصد بار بر پیامبر و خاندان‌ش که سلام خدا بر آنان باد، درود فرستند.

آنگاه فرمود: "حسن! هر کس دو رکعت نماز عارفانه و خالصانه و همراه با همه‌ی شرایط در این مکان شریف به جای آورد چنان است که گویی در کعبه، کهن‌ترین معبد توحید و یکتاپرستی، این نماز را خوانده است."

با گام‌های استوار به سوی رساندن پیام

من پیام آن حضرت را به دقت و با همه‌ی وجد به گوش جان سپردم و تا آخرین واژه همه را به جان خریدم. آنگاه پس از پایان پیام به خود گفتم که گویی آن مکان مورد نظر اینجاست و این مسجد، همان مسجد شکوه بار و پر معنویت امام عصر علیه السلام خواهد شد و در همان حال در دل بدان جوان شکوه‌مند و گرانقدری که بر تخت نشسته بود اشارت داشتم که باشگفتی بسیار گویی راز دل و نیت قلبی مرا خواند و با نوعی تصدیق و تأیید اشاره فرمود که: "درنگ نکن و برای رساندن پیام حرکت کن!"

از تماشای جمال دل‌آرای او سیر نشده بودم، همچنان بسان تشنه‌ای در عشق‌اش می‌سوختم که با اشاره‌ی او باز گشتم و راه خویش را برای انجام فرمان او در پیش گرفتم.

با گام‌های استوار می‌آمدم که دگر باره مرا فراخواند و فرمود: "حسن! در گله گوسفند" جعفر کاشانی شبان" بزی است، ابلق و پرمو. هفت علامت سیاه و سفید دارد. این نشانه‌ها همانند سگه درهم هستند که سه علامت در یک طرف و چهار علامت در طرف دیگر آن حیوان است. شما باید این بز را به کمک مردم یا پول شخصی خویش خریداری کنی و آن را شب آینده به این مکان مقدس بیاوری و ذبح نمایی و آنگاه گوشت آن را روز

چهارشنبه برابر با هجدهم ماه رمضان در میان بیماران تقسیم کنی که خداوند آنان را به وسیله‌ی این گوشت شفا خواهد بخشید.

من در انتظار شما بودم

پس از دریافت این نشانه‌ها که هر کدام می‌توانست به تنهایی بهترین سند صداقت من در راه پیام‌رسانی و مأموریت‌ام باشد برای رساندن پیام و اجرای دستور حرکت کردم، که برای سومین بار مرا فراخواندند و آن خورشید جهان افروز فرمود: "ماهفت یا هفتاد روز دیگر به اینجا خواهیم آمد."

(که اگر هفت روز محاسبه شود، شب بیست و سوم ماه رمضان، شب مبارک قدر خواهد بود و اگر هفتاد روز محاسبه شود، شب بیست و نه ذیقعه خواهد بود که شبی بسیار گرانبه‌تر است.)

آری! من به سوی خانه‌ی خویش آمدم و شب را همچنان در اندیشه‌ی آنچه گذشت گذراندم و با دمیدن طلوع بامداد، نماز خواندم و مأموریت خود را آغاز کردم.

نخست ما وقع را با یکی از دوستان ام به نام "علی بن منذر" در میان نهادم و با او به مکان مقدسی که دیشب بدانجا دعوت شده بودم رفتم و پس از بازدید از آنجا، به برخی از نشانه‌هایی که شب گذشته امام عصر علیه السلام

فرموده بود بر خوردیم و آن عبارت بود از زنجیر و میخ‌هایی که در آنجا نصب شده بود.

آنگاه به همراه دوستم به سوی منزل سید گرانقدری که امام علیه السلام دیشب دستور داده بود و من او را نمی‌شناختم شتافتیم.

هنگامی که به در خانه‌ی سید ابوالحسن رسیدیم، برخی فرزندان و کارگزارانش گویی در انتظار ما هستند و با دیدن ما گفتند: "آیاشما از جمکران هستید؟"

گفتیم: "آری".

گفتند: "سید ابوالحسن از طلوع فجر تا کنون منتظر شماست و برای آمدن تان بی‌صبرانه لحظه‌شماری می‌کند."

وارد خانه شدیم و ضمن تقدیم سلام و اظهار تواضع و فروتنی با پاسخ گرم و احترام او روبرو شدیم. او مرا در جایگاه خویش نشانید و پیش از اینکه من سخن را شروع کنم گفت: "حسن! من شب گذشته در خواب بودم که در عالم رویا، بزرگ‌مرد شکوه‌باری را دیدم که به من می‌فرماید: "بامداد فردا مردی به نام "حسن" از جمکران به خانه‌ی شما خواهد آمد. آنچه او به تو گفت باور کن و بر او اعتماد داشته باش، چرا که سخن او پیام

ما و نپذیرفتن آن در حقیقت نپذیرفتن پیام ماست." در همان لحظه بیدار شدم و تا کنون در انتظار شما لحظه شماری می کردم."

برای انجام کار

حسن ماجرای دیشب را به طور دقیق و مشروح با او در میان نهاد و سید دستور داد اسبها را آماده نمودند و سوار بر مرکبها حرکت کردند.

در راه و در نزدیکی روستای جمکران بود که آنان به گله‌ی "جعفر کاشانی" رسیدند و حسن بن مثله آن بزی را که دستور یافته بود و یکی از نشانه‌های صداقت و درستی پیام او بود، در میان گله یافت.

حسن آن را گرفت و رفت تا قیمت حیوان را بپردازد که شبان گفت: "بخدای سوگند که این بز در گله‌ی ما نبود و تنها امروز آن را دیدم که پشت سر گله حرکت می‌کند و هرچه کوشیدم نتوانستم آن را بگیرم، اما اینک شگفت زده شدم که این حیوان به آسانی به سوی شما آمد و شما آن را گرفتید. حقیقت این است که این بز از آن من نیست و تا امروز هم آن را در میان گله ندیده بودم و این خود برای من معماست!"

بدین گونه حیوان را به نقطه‌ای که فرمان یافته بودند آوردند و ذبح کردند و به گونه‌ای که دستور داده شده بود به بیماران دادند و طرح مسجد جمکران را افکندند و با اموال و منافع و املاک منطقه‌ی اردهال، سقف آن را برافراشتند و آن میخها و زنجیرها را که به گونه‌ای خاص تعبیه شده بود

جناب سید ابوالحسن به خانه خودش برد که هرگاه بیماران با عقیده و اخلاص، خود را بدان نزدیک می‌ساختند به خواست خدا و اذن او، شفا می‌یافتند و مورد لطف آفریدگار شفا بخش قرار می‌گرفتند.

پس از رحلت سید

پس از رحلت مرحوم سید ابوالحسن یکی از فرزندان اش بیمار شد و برای شفای خویش سر صندوقی رفت که آن زنجیرها و میخ‌ها در آن نگاهداری می‌شد تا با تبرک جستن بدان‌ها، از خدای خود شفا بجوید. اما با شگفتی بسیار با صندوق خالی روبرو شد و زنجیرها و میخ‌ها را نیافت و این نیز برای آنان معمای دیگری شد.

آری! بدین سان مسجد پرشکوه و پرمعنویت جمکران به فرمان جان جانان و قبله‌ی خوبان، دوازدهمین امام نور و به لطف خود آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها بنیاد گردید و به نقطه‌ی امید امیدواران عارف و عاشق تبدیل شد.^۱



۱- رجوع شود به بحار الانوار ج ۵۳ / نجم الثاقب ص ۲۹۴ و شیفتگان حضرت مهدی ج ۲

فصل دهم

" ابراز محبت "

باز صبح جمعه رسیده بود و من با شور و شوق خاصی به طرف جلسه می‌رفتم، آخر آن جلسه برای من خیلی پر برکت بود. وقتی فکرش را می‌کردم می‌دیدم این دور هم نشستن صبح‌های جمعه چقدر فایده دارد. ساعت‌هایی از بهترین زمان‌های عمرم زنده می‌شود و به جای خواب و غفلت و بطالت، بهترین بهره‌ها را از آن ساعات می‌برم.

دوستان خوبی پیدا می‌کنم با جوان‌هایی که عاشق خوبی و کمال و درستی و راستی هستند آشنا می‌شوم و اینان یاورانی شایسته در زندگی هستند. دوستانی که اطمینان دارم به من خیانت نمی‌کنند، مرا به بی‌راهه نمی‌کشند، مرا برای نفع شخصی خود نمی‌خواهند بلکه هدف‌مان از این

دوستی بهتر و درست تر زندگی کردن و کمک به یکدیگر در مسیر "بندگی خدا"ست.

به علم و کمال ام افزوده می شود، هر جلسه ی خوب مثل یک کلاس درس انسان را آگاه تر می کند و تذکرات هفتگی باعث می شود غفلت به سراغ ام نیاید. آخر دل ما آدم ها مثل آینه احتیاج به غبار روبی دارد، آینه هر قدر هم که در اتاقی تمیز باشد، باز بتدریج گرد و غبار بر آن می شیند و اگر مدتی تمیز نشود کم کم دیگر حقیقت را نشون نمی دهد. دل ما هم همین طور است و پاکیزه کردن آینه ی دل با همین تذکرات و جلسات ممکن است.

و از همه مهم تر، در این جلسات با امام زمان ام آشنا تر می شوم و بخشی از وظیفه ی خود را نسبت به آن حضرت با حضور در این جلسه انجام می دهم. فکر بکری به ذهن ام خطور کرده بود؛ هر چه می گذشت نکات زیبای تازه ای از فواید جلسه صبح جمعه پیدا می کردم ولی دیگر به مقابل مکان جلسه رسیدم و نشد آن افکار رپی بگیرم.

در آن جلسه، دوست ام بعد از یاد آوری خلاصه ی مطالب جلسه ی قبل

ادامه داد :

سومین تکلیفی که می تونیم نسبت به امام زمان علیه السلام بیان کنیم، اظهار محبت نسبت به اون حضرته، یعنی ما که امام زمان مونو دوست داریم با

بعضی امور این محبت رو آشکار می‌کنیم. البته این امور خیلی شبیه به بحث قبلی یعنی "راه‌های یاد امام زمان" می‌شه و می‌شد بعضی از این‌ها رو در بخش قبل ذکر کنیم ولی به نظر می‌رسه اگه اون رو جزء اظهار محبت‌ها بیاریم مناسب تره.

۱ _ دعا برای تعجیل فرج، برای حوائج و برای سلامتی اون حضرت.
 ۲ _ احترام به نام حضرت بویژه لقب خاص حضرت "قائم" که اشاره به قیام آن حضرت داره؛ همچنان که وقتی دعبل خزاعی، شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام در حضور امام رضا علیه السلام اشعاری خونند و به بیتی رسید که در آن اشاره شده بود به ظهور و قیام امام زمان علیه السلام، حضرت رضا علیه السلام برخاستن و کف دست بر سر گذاشتن و به حال احترام سر مبارکشون رو مقداری خم نمودند و دعا کردند: "اللهم عجل فرجه و مخرجه و النصرنا به نصر أعزیزا"^۲.

۳ _ صدقه دادن برای سلامتی حضرت که می‌تونیم هر روز مبلغی رو صدقه بدیم به نیت "سلامتی امام زمان علیه السلام و هر کس که آن حضرت خواهان سلامتی او هستن".

۱ _ خروج امام لا محاله خارج يقوم على اسم الله بالبركات

۲ _ منتهی الآمال - محدث قمی - ج ۲ ص ۴۹۰

۴ _ انجام برخی عبادت ها و زیات ها و یا طواف خانه ی خدا به نیابت از اون حضرت .

۵ _ نامگذاری فرزندان و نیز نامگذاری جلسات ، مؤسسات و مانند این ها به یکی از نام های آن حضرت مثل مهدی ، موعود ، قائم ، و منتظر .

۶ _ تشکیل جلساتی به نام اون حضرت و شرکت در مجالسی که به نام و یاد ایشون برگزار می شه .

۷ _ خدمت به دوستان امام زمان علیه السلام که طبیعی یه موجب خرسندی ایشون خواهد شد . حالا این خدمت می تونه به صورت های مختلف باشه : کمک به فقرا ، قرض دادن به نیازمندان ، راهنمایی و هدایت و یا حتی عفو و گذشت از دوستان آن حضرت برای خاطر ایشون .

۸ _ جایزه ها و هدیه هایی که به مناسبت های مختلف به افراد می دیم یاد آور اون حضرت باشه . مثلاً کتاب یا تابلویی باشه که دیگران رو به یاد حضرت انداخته و موجب آشنایی بیشتر با ایشون بشه .

این ها نمونه هایی است از راه های اظهار محبت به امام زمان علیه السلام .

یکی از بچه ها گفت : از صحبت های شما دو سؤال برای من پیدا شد .

یکی اینکه مگه امام زمان همیشه سالم و تندرست نیستند که ما برای

سلامتی ایشون دعا کنیم یا صدقه بدیم ؟

دوم اینکه اعمال نیابتی ما چه ارزشی دارد که اون ها رو به امام مومن هدیه کنیم.

دوستام گفت : نسبت به سلامتی امام زمان باید بگم درسته که ایشان حجت خدا و صاحب الزمان هستن، اما چون با صرف نظر از مقام امامت و ولایت شون، انسانی هستن مثل ما و از همین آب و هوا و غذا استفاده می کنن در معرض بعضی از بیماری ها هم هستن. همون طور که نسبت به بقیه ی معصومان در تاریخ و احادیث می خوانیم گاهی بیمار می شدن. مثلاً یکی از اصحاب امام هادی علیه السلام می گه: آن حضرت بیمار بودند من به همراه یکی از دوستان به عیادت ایشان رفتیم. امام علیه السلام به ما سفارش کردند به حرم امام حسین برویم و برای ایشان دعا کنیم ما از خدمت حضرت خارج شدیم. دوستام گفت چگونه است که حضرت ما را برای دعا به حرم امام حسین می فرستند در حالی که خود ایشان، از جهت شأن و مرتبه مثل امام حسین هستند. من برگشتم و همین سؤال را از امام هادی پرسیدم، فرمودند: خداوند جایگاه هایی دارد که دوست دارد در آن مکان ها عبادت شود و حرم امام حسین از آن هاست^۱. از این گونه روایات

۱ - وسائل الشیعه ج ۸ ص ۱۴۷، ح ۱

و نیز در تاریخ می خوانیم که امام هادی علیه السلام به شخصی که به عیادت ایشان رفته بود فرمودند: چون به عیادت من آمدی بر من حقی پیدا کردی و من برای ادای حقات، روایتی از

می‌فهمیم که امامان هم گاهی بیمار می‌شده‌اند، پس صدقه دادن برای سلامتی امام زمان کاری پسندیده و یک ارزش حساب می‌شود. البته این نکته رو هم باید در نظر گرفت که پیامبر و امام که حجت خدا و کامل‌ترین انسان‌ها هستند و نیز مرجع مردم در مسائل الهی و تربیتی به حساب میان، از دو نوع بیماری مصونیت دارند. یکی بیماری‌هایی که ناشی از نا آگاهی یا عدم رعایت اصول بهداشتی و تغذیه است، دوم بیماری‌هایی که باعث تنفر و دوری مردم از اون‌ها بشود. چرا که مورد اول ناشی از عمل نکردن به وظیفه است و اون‌ها از هر کسی وظیفه شناس تر و عامل تر هستند و مورد دوم با هدف اون‌ها که جذب مردم و نفوذ در دل‌های اون‌ها است، منافات دارد.

اما سؤال دوم که در مورد با اعمال نیابتی بود، باید بگویم اینکه ما نماز یا زیارتی رو به نیابت امام زمان به جا بیاریم، قبل از هر چیز اظهار ارادت و محبت به اون حضرت و باعث می‌شود ما زمان بیشتری رو به یاد اون حضرت باشیم و به علاوه هر سلامی، یک علیک‌داره و وقتی ما به یاد امام زمان مون باشیم و برای حضرت دعا کنیم، ایشان هم بیشتر به یاد ما خواهند بود و متقابلاً برای ما دعا می‌کنند. از این‌ها گذشته، هر کار

خداپسندانه‌ای که با اخلاص انجام بشه در نظر خداوند ارزشمند؛ هر چند اون رو یک انسان عادی مثل ما انجام بده و خداوند در مقابل اون پاداشی عنایت می‌کنه که می‌تونیم اون پاداش رو به‌عنوان هدیه‌ای هر چند کوچک به امام زمان مون اهداء کنیم. و نکته‌ای که دوستانش برای شما جالبه اینه که در زمان امامان قبل هم گاهی دوستانشون اعمال مستحبی رو به نیابت امامان انجام می‌دادن و معصومین هم اون‌ها رو تشویق می‌فرمودن، مثلاً وقتی یکی از دوستان امام عسگری علیه السلام به نیابت از ایشان به زیارت امام هادی علیه السلام رفته بود حضرت به او فرمودن: " **لك** **بذلک من الله ثواب و اجر عظیم و منّا الحمد** " یعنی خداوند به این کار تو پاداش بزرگی عنایت می‌کند و ما هم از تو تشکر می‌کنیم^۱.

دوستام بعد از پاسخگویی به سؤالات به توضیح بقیه وظائف ما نسبت به امام زمان علیه السلام پرداخت و **گفت**: تکلیف چهارم ما نسبت به امام زمان مون انتظار فرج و ظهور اون حضرته که در مورد مفهومش قبلاً صحبت کردیم.

اما آخرین و پنجمین موردی که در نظر داشتیم به‌عنوان وظایف مون نسبت به امام زمان ذکر کنم اینه که ما در زمان غیبت اگه حاجتی داشتیم به امام

^۱ وسائل الشیعه ج ۱۰ ص ۴۶۴ حدیث ۱۹۸۸۵

زمان مون بگیم و ایشون رو واسطه بین خود و خدا قرار بدیم و به او متوسل بشیم.

بچه‌ها پرسیدند: چطور می‌تونیم به امام زمان علیه السلام متوسل بشیم؟

گفت: توسل به اون حضرت راههای زیادی داره و منحصر به موارد معینی نیست، مثلاً می‌تونیم:

۱. با خواندن زیارت‌ها و دعا‌های مربوط به اون حضرت با ایشون ارتباط

معنوی برقرار کنیم و اون وقت حاجت خودمون رو به ایشون بگیم.

۲. می‌تونیم گاهی برای رسیدن به خواسته‌ها مون برای امام زمان علیه السلام

نذر کنیم؛ مثلاً نذر کنیم اگه خداوند حاجت ما رو برآورده کرده صد

صلوات بفرستیم و ثواب اون رو هدیه کنیم به امام زمان مون و یا به

جمعی از فقراء کمک مالی کنیم و ثواب اون رو هدیه کنیم به اون

حضرت و ...

۳. یکی دیگه از راههای توسل به امام زمان علیه السلام اعمالی است که خود

آن حضرت توصیه فرمودن:

بعد از نصف شب جمعه باید غسل کرد و دو رکعت نماز خواند،

مثل نماز صبح؛ با این خصوصیت که در هر دو رکعت نماز جمله‌ی

"ایاک نعبد و ایاک نستعین" را صد مرتبه و ذکر رکوع "سبحان ربی

العظیم و بحمدہ" و ذکر سجود "سبحان ربی الاعلیٰ و بحمدہ" هر یک را هفت مرتبه به زبون بیاریم و بعد از نماز دعایی رو بخونیم که در حاشیه‌ی کتاب مفاتیح الجنان، باب دوم ذکر شده. این نماز که سفارش امام زمان علیه السلام و توصیه‌ی خود اون حضرت‌ه در رسیدن به حوائج خیلی مؤثره.

۴. یکی دیگه از راههای توسل اینه که ما به امام زمان علیه السلام قول بدیم و تعهد کنیم اگه ایشون جواب مارو عنایت فرمودن و خداوند به واسطه‌ی ایشون حاجت مارو بر آورده کرد، ما هم حتماً یک کاری رو که امام زمان علیه السلام دوست دارن انجام بدیم؛ مثلاً تعهد کنیم همیشه نمازمون رو اول وقت بخونیم.

۵. همچنین رفتن به مکانهایی که مورد توجه امام زمان علیه السلام هست مانند مسجد جمکران و دعا کردن در اون مکانها از راههای توسل به اون حضرت به حساب میاد.

۶. و بالاخره یکی از راههای توسل به امام زمان علیه السلام نوشتن نامه به اون حضرت‌ه که مامی تونیم نامه‌ای به امام زمان مون بنویسیم و در اون نامه حرف‌ها و خواسته‌هامون رو مطرح کنیم و نامه رو در ضریح یکی از امامان بندازیم خوبه بدونین از اوائل غیبت حضرت این

شیوه‌ی توسل معمول بوده و حاجتمندان بسیاری از این طریق به خواسته‌ی خودشون رسیدن^۱.

این‌ها بعضی از وظائف ما نسبت به امام زمان علیه السلام بود. البته موارد دیگری هم هست که در کتاب‌های مربوطه ذکر شده و می‌تونین مطالعه کنین. در حالی که از جلسه خارج می‌شدیم من به یاد سوالات خواهرم افتادم. آخر من همیشه حرف‌هایی را که در جلسه مطرح می‌شد در خانه بازگو می‌کردم. این هفته‌ی آخر، وقتی صحبت از یاران امام زمان شد که اولین یاران امام زمان سیصد و سیزده نفرند و در اولین لحظات ظهور به خدمت حضرت می‌رسند و پس از آنها ده هزار نفر و سپس بقیه‌ی مردم بتدریج به حضرت ملحق می‌شوند. خواهرم پرسید آیا زنان هم جزء اصحاب آن حضرت هستند؟ و وقتی می‌خواستم به جلسه بروم خواهرم گفت تو که سفارش می‌کنی همیشه به یاد امام زمان باشیم و گاهی اشعاری که مربوط به اون حضرت است زمزمه کنیم، یکی دو تا شعر خوب برام پیدا کن. من هم همین دو نکته را در هنگام خروج از جلسه با دوست‌ام در میان گذاشتم. **او گفت:** در مورد سؤال اول، جواب مثبته. یعنی در روایات از قول امام باقر علیه السلام نقل شده که پنجاه زن همراه

۱ - برای توضیح بیشتر در این مورد می‌توانید به کتاب‌هایی مانند منتهی‌الآمال جلد ۲ ص ۴۹۳ - محدث قمی و بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۲۳۴ و نجم‌الثاقب ص ۵۳۴ مراجعه نمایید.

با همون سیصد و سیزده نفر در خدمت حضرت هستن^۱ البته باید توجه داشته باشیم که یاران حضرت هر کدوم مسؤولیتی رو به عهده می‌گیرن و هر کسی متناسب با شرایط خودش در پستی قرار می‌گیره و به خانم‌ها هم مسؤولیت‌هایی هماهنگ با خصوصیات جسمی و روحی اون‌ها واگذار می‌شه و معلومه هیچ کس توقع نداره یک خانم مثلاً آرپی جی زن باشه و به تانک‌های دشمن حمله کنه و لذا وقتی از امام صادق علیه السلام در مورد نقش زنان در بین یاران امام زمان علیه السلام سؤال کردن، حضرت یکی از مسؤولیت‌های بانوان رو مداوای مجروحین و پرستاری از بیماران ذکر فرمودن.^۲

وقتی صحبت به این جا رسید دوستم کاغذی از جیب در آورد و گفت: این شعر رو همین تازگی یادداشت کرده‌م، از زوی اون بنویس و بعد به من برگردون.

من ضمن تشکر ورقه را گرفتم، این ابیات در آن نوشته شده بود:

بیا که از قدمت سبزی بهار بیاید

بیا که روشنی روز و روزگار بیاید

خزانِ ظلم به تارچِ باغ دست گشوده

بیا بیا که به همراه تو بهار بیاید

امید خفته به دل‌های بی شکیب بخیزد

قرار رفته زجانهای بی قرار بیاید

خوشا ظهور تو مهدی که از شمیم کلامات

نهال وعده‌ی پیغمبران به بار بیاید

بیا که عیسی پشت سرت نماز گذارد

بیا که خضر به پیش تو پرده دار بیاید

جهان به خاک فتاد از حکومت بت و بتگر

بیا که دولت قرآن به روی کار بیاید^۱



فصل یازدهم

"سفن آخر"

آری این چنین بود که متوجه شدم امامی دارم زنده، آگاه، خیرخواه، دلسوزتر از پدر، مهربان تر از مادر، او هرگز از من غافل نیست. من و دیگران به برکت وجود او از رحمت های الهی بهره می بریم و او واسطه ی رسیدن فیض الهی به ماست. او مرا می بیند، گزارش اعمال ام به او می رسد، برایم دعای کند و از خداوند برایم طلب مغفرت و رحمت می نماید، گرچه من از دیدن او محروم ام او در گرفتاری ها به فریادم می رسد، در نگرانی ها آرامش ام می بخشد، در غفلت ها متوجه ام می سازد، اگر از او بخواهم.

او می آید و همه‌ی جهل‌ها، ظلم‌ها و هر چه مایه‌ی رنجش انسان‌هاست را از بین می‌برد و مانند باغبانی مهربان و دلسوز و کارآمد دنیا را گلستان می‌کند. پس من باید بیش از پیش در پی شناخت او باشم، او و هدف‌هایش و آرمان‌هایش را بیشتر بشناسم، به دیگران بشناسانم و بکوشم آن‌گونه که او می‌پسندد زندگی کنم و دیگران را به این مهم دعوت کنم. به همگان بگویم:

آن دوست که بر خانه‌ی دل‌ها بنشیند

حیف است که بر دامن صحرا بنشیند

بنموده مسخر دل ما را و چه خوش باد

باز آید و بر دیده‌ی بینا بنشیند^۱

آری حیف است او باشد و ما غافل از او و محروم از برکات ظهور او زندگی کنیم. پس من باید از خودم شروع کنم. نکنم من با گفتارم، کردارم، غفلت‌ام، جهل و ناآگاهی‌ام نقشی در این محرومیت بزرگ داشته باشم، باید هر صبح و شام به یاد او باشم و از خداوند استمداد کنم تا مرا شایستگی انس با او مرحمت فرماید و این "عشق" را که حاصل این

"گفتگوها" بود همچون سرمایه‌ای پرورش دهم و زیاد کنم، تا آنجا که

بتوانم صادقانه به او بگویم:

هر شب به دل غم‌زده غوغای تو دارم

نقشی به دل از قامت رعناي تو دارم

غائب ز نظر باشی و در قلب هویدا

از دیده‌ی دل دیده به بالای تو دارم

نادیده مجسم شده‌ای در بر چشم‌ام

آن سان که نظر بر رخ زیبای تو دارم

گر جلوه کنی یا نکنی حکم تو باشد

اما چه کنم میل تماشای تو دارم

ای یوسف زهر اسر بازار محبت

بارشته کلافی سر سودای تو دارم

مپسند که نادیده جمال تو بمیرم

این مسلت از درگه والای تو دارم^۱

... و این بود

"گفتگویی که به عشق انجامید."